

بسم الله الرحمن الرحيم/هست کلید در گنج حکیم

## \* آشنایی با چند اصطلاح \*

## \* قافیه:

امشب به قصه ی دل من گوش می کنی  
سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند  
فردا مرا چو قصه فراموش می کنی  
همدم گل نمی شود یاد سمن نمی کند

## \* ردیف:

حسن تو همیشه در فزون باد  
تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد  
رویت همه ساله لاله گون باد  
دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد

## \* مردّف: شعری که.....دارد.

اگر کلمات پایانی مصراع ها در لفظ یکسان ولی در معنی مختلف باشند قافیه اند و جناس تام را به وجود می آورند .

پی ترویج دین و دانش و داد  
همی خواهم کنون داد سخن داد

به راه اندر، شتاب تو چنان باد  
که گردت را نیابد در جهان باد

## \* مصرع: بیتی که هر دو مصرع آن قافیه داشته باشد.

درون دلت شهر بند است راز  
نگر تا نبیند در شهر باز

سراسر همه دشت بریان شدند  
بر آن چهر خندانش گریان شدند «هم مصرع و هم مردّف»

## \* حرف روی: آخرین حرف اصلی کلمه قافیه را "حرف روی" می گویند

عاشق بی دل کجا با خلق عالم کار دارد  
بگذرد از هر دو عالم که عشق یار دارد

پسوند ها، ضمائر و شناسه ها که به قافیه می چسبند حرف روی به حساب نمی آیند .

صلابت ذره ای از همتش بود  
شجاعت در کمند هیبتش بود

من زخم های کهنه دارم بی شکیبم  
من گرچه این جا آشیان دارم غریبم

## \* مطلع: اصطلاحاً اولین بیت غزل و قصیده را گویند .

.....

## \* مقطع: اصطلاحاً آخرین بیت غزل یا قصیده را گویند .

.....

**\*ذوقافیتین:** بیتی که هر مصراع آن دو قافیه داشته باشد.

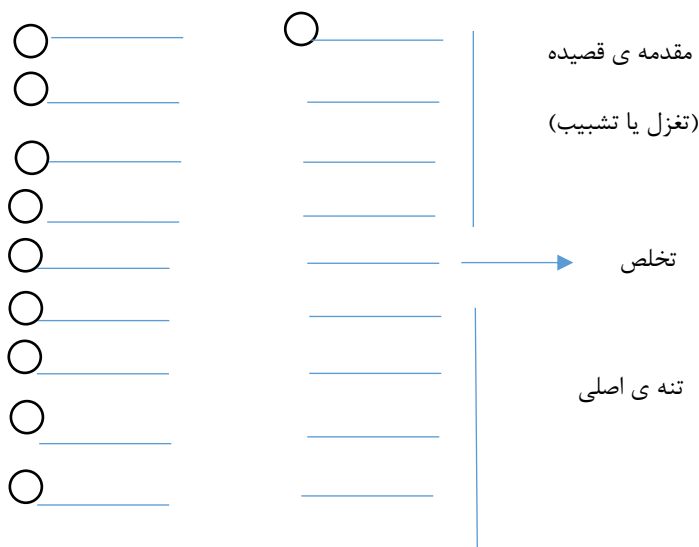
گزید از غنیمت طرایف بسی                      کز آن سان نبیند طرایف کسی  
 آتش است این بانگ نای و نیست باد                      هر که این آتش ندارد نیست باد  
 گفت: ای موسی دهانم دوختی                      وز پشیمانی تو جانم سوختی

**\*تخلص:**

۱- نام مستعار شاعر در شعر که معمولا در بیت مقطع می آید

در سخن مخفی شدم مانند بو در برگ گل                      هر که خواهد دیدنم گو در سخن بیند مرا  
 نه سایه دارم و نه بر ، بیفکنندم و سزاست                      اگر نه بردرخت تر کسی تبر نمی زند  
 راز نهان دار و خمش ، ور خمشی تلخ بود                      آن چه جگر سوزه بود باز جگر سازه شود  
 ۲- رابط میان مقدمه با تنه ی اصلی قصیده است.

**فرق غزل با تغزل:**



مرورگر کوچک

موفق باشید . توماج

**\* آشنایی با قالب های شعر فارسی :**

شکلی که قافیه به شعر می بخشد قالب نام دارد . تفاوت قالب ها در چگونگی تفاوت قافیه ها می باشد .  
 مثنوی: آزاد ترین نوع شعر فارسی . شعری است با بیت های مصرع که هر بیت قافیه ی مستقل دارد . حداقل ۲ بیت و حداکثر مشخصی ندارد . مناسب ترین قالب برای داستان ها و مطالب طولانی .

**\* درون مایه ی مثنوی های زبان فارسی :**

۱- حماسی و تاریخی : شاهنامه ی فردوسی ۲- اخلاقی و تعلیمی : بوستان سعدی

۳- عاشقانه و بزمی : خسرو شیرین نظامی ، ویس و رامین فخر الدین اسعد گرگانی

۴ - عارفانه : مثنوی مولوی، حدیقه الحقیقه، منطق الطیر عطار نیشابوری

**\* قطعه: حداقل ۲ بیت و حداکثر مشخصی ندارد "غزل یا قصیده ی بدون مطلع"**

درون مایه قطعه معمولا مطالب اخلاقی، اجتماعی، تعلیمی، مدح، هجو، حکایت و شکایت است. نکته: قطعه وحدت موضوع دارد ، یعنی از آغاز تا پایان درباره ی موضوع خاص است. مثال : "مست و هوشیار" و "قلب مادر" (پیش دانشگاهی)  
 قصیده : مصراع اول با مصراع های زوج هم قافیه باشد . تعداد ابیات حد اقل ۱۵ بیت و حد اکثر مشخصی ندارد .

**\* اجزای تشکیل دهنده ی قصیده :**

۱- تغزل یا تشبیب : مقدمه ی قصیده با مضامینی چون عشق یا توصیف طبیعت

۲- تخلص : رابط تغزل و تنه ی اصلی قصیده

۳- تنه ی اصلی : مقصود اصلی شاعر است با محتوایی چون مدح ، ستایش ، هجو ، رثا ، پند و اندرز، عرفان و حکمت و...

نکته : قصیده و غزل در تعداد ابیات و درون مایه با هم تفاوت دارند.

درون مایه قصیده : بیشتر وصف طبیعت ، مسائل اخلاقی و اجتماعی و سیاسی است

**\* غزل : از لحاظ شکل قافیه همانند قصیده ، مصراع اول با مصراع های زوج هم قافیه اند ابیات ۵ تا ۱۴/۱۳**

مهم ترین قالب شعری در ادبیات غنایی . درون مایه آن : عاشقانه یا عارفانه - به طور کلی بیانگر احساسات درونی شاعر  
 غزل های سعدی ، حافظ و مولوی از شاهکار های شعر فارسی است . غزل در آغاز عاشقانه بود و با ظهور سنایی (ق ۶) برای بیان نکات عرفانی نیز به کار گرفته شد

**\* رباعی و دو بیتی : مصراع ها ی اول ، دوم و چهارم هم قافیه هستند . بهترین قالب برای ثبت لحظات کوتاه شاعرانه .**

تفاوت رباعی و دو بیتی در وزن است . درون مایه : عارفانه ، عاشقانه یا فلسفی . نحوه ی تشخیص : کلمه ی اول مصراع را بخش می کنیم .

اگر صدای بخش اول را در یک حرف نمایش بدهیم دو بیتی و اگر در دو حرف نمایش بدهیم رباعی است .



**\* مسمط:** شعری است که از رشته های گوناگون به دست می آید. قافیه ی رشته ها متفاوت است و در هر رشته، تمام مصراع ها به جز مصراع آخرهم قافیه است. مصراع آخر هر رشته را «بند» گویند. این مصراع که در تمام رشته ها هم قافیه است. حلقه ارتباط تمام رشته هاست. مبتکر آن: منوچهر دامغانی (ق ۵) مثال: شعر «گویی بط سفید ..... منوچهری دامغانی «پیش دانشگاهی»

**\* شعر نیمایی:** شعری است با مصراع های کوتاه و بلند که آوردن قافیه در آن ها الزامی نیست. درون مایه شعر نیمایی احساسات و تجربه های فردی، عشق، سیاست و..... است. بنیانگذار شعر نیمایی:

نیمایوشیخ، مهدی اخوان ثالث، فروغ فرخزاد، سهراب سپهری و...از برگزیدگان شعر نیمایی اند. بارز ترین تفاوت شعر نیمایی و سنتی طول مصراع ها و قافیه.

### \*انواع شعر معاصر پس از نیما:

۱- **شعر نیمایی یا آزاد:** مصراع ها، کوتاه و بلند - وزن دارد- قافیه و ردیف جای مشخصی ندارد: نیما، اخوان ثالث، سهراب سپهری

۲- **شعر سپید:** آهنگ دارد ولی وزن عروضی ندارد و جای قافیه در آن مشخص نیست: موسوی گرمارودی

۳- **شعر موج نو:** نه وزن، نه قافیه و نه آهنگ دارد. فرق آن با نثر در آن است که در موج نو تخیل وجود دارد: احمد رضا احمدی

مهم: در آمدی بر ادبیات دوران جدید (شعر) ← ص ۱۲۳ سال دوم

قالب	وزن	قافیه	آهنگ	تخیل
شعر آزاد:	+	+	+	←
شعر سپید:	-	+	+	←
موج نو:	-	-	-	←

## آرایه های ادبی:

## واج آرایه: (نغمه ی حروف) رقص صامت یا مصوت

براو راست خم کرد و چپ کرد راست	خروش از خم چرخ چاچی بخاست
رسم عاشق کشی و شیوه ی شهرآشویی	جامه ای بود که بر قامت او دوخته بود
نوح تویی، روح تویی، فاتح و مفتوح تویی	سینه مجروح تویی بر در اسرار مرا
نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس	ملامت علما هم ز علم بی عمل است
خلق چو مرغابیان ، زاده ز دریای جان	کی کند این جا مقام مرغ کز آن بحرخواست
زنداد فراموشی من رخنه ندارد	در مصرم و هرگز ز عزیزان خیرم نیست
نرگس مست نوازشگر مردم دارش	خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد
دوای درد جدایی کجا به صبر توان کرد؟	بیار شربت وصل ار طبیب دردِ فراقی

**\*سجع (تسجیع)** قافیه نثر: «سجع در نثر، در حکم قافیه است در نظم»

نکته (۱).....

مثال:

نکته (۲).....

مثال:

نکته (۳).....

**مثال:** الهی اگر کاسنی تلخ است از بوستان است و اگر عبدالله مجرم است از دوستان. / شما را باغ باید و ما را چون لاله داغ. / یکی را لاله و ورد سزاوار است و دیگری را ناله و درد. / نصیحت پادشاهان کردن کسی را مسلم بود که بیم سر ندارد یا امید زر.

**\*انواع سجع:**

۱- **سجع متوازی:** هم در وزن و هم در واج پایانی مشترکند. مثال: هنر چشمه ی زاینده است و دولت پاینده.

نمونه: «این دلق موسی است مرقع و آن ریش فرعون مرصع»

۲- **سجع متوازن:** فقط در وزن با هم مشترکند. مثال: شخصی است نقاد و بحری است مواج.

نمونه: «ما را بر کیسه بند نیست و با خلق خدا جنگ نیست.»

۳- **سجع مطرف:** فقط در واج پایانی مشترکند. مثال: آن که بر دینار دسترس ندارد، در همه دنیا کس ندارد.

نمونه: «هر که را زر در ترازوست زور در بازوست»

\*تمرین: سجع و نوع آن؟

- ۱) هر کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال.
- ۲) طالب علم عزیز است و طالب مال ذلیل.
- ۳) خبری که دانی دلی بیازارد تو خاموش تا دیگری بیارد.
- ۴) گاه از دیدن خط مکتوب منتعش و گاه از ندیدن روی مطلوب مشتعل.
- ۵) محبت را غایت نیست از بهر آن که محبوب را نهایت نیست.
- ۶) به حکم ضرورت سخن گفتیم و تفرج کنان بیرون رفتیم.

\*\*\*در عبارت زیر واژه های کدام گزینه طرفین سجع نیستند؟ «ریاضی ۹۵»

« در همان بحبوحه ی بخور بخور که منظره ی فنا و زوال غاز خدایبامرز، مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بدقواره انداخته بود، باز صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و زود برگشتم.»

- ۱) جستم ، برگشتم      ۲) پتیاره ، بدقواره      ۳) بوقلمون ، دون      ۴) فنا ، خدا

\***ترصیح:** اگر کلمات دو مصراع یا دو عبارت در مقابل یکدیگر به صورت سجع متوازی قرار بگیرند آرایه ی «ترصیح» به وجود می آید.

روانش گمان نیایش نداشت	زبانش توان ستایش نداشت
هم خُطواتش متقارب به هم	هم حرکاتش متناسب به هم
ما درون را بنگریم و حال را	ما برون را ننگریم و قال را
وی مقرر به تو رسوم کمال	ای منور به تو نجوم جلال
مسخ کن این صورت اجرام را	نسخ کن این آیت ایام را

\***موازنه:** اگر دو کلمه در مقابل یکدیگر به صورت سجع متوازن قرار بگیرند آرایه ی «موازنه» به وجود می آید.

هم عقل دویده در رکابت	هم شرع خزیده در پناهت
جادویی چون نرگس مستت به بیماری که دید؟	هندویی چون زلفک پستت به طرّاری که دید؟
ز گرز تو خورشید گریان شود	ز تیغ تو بهرام بریان شود
غلام نرگس مست تو ، تاجدارانند	خراب باده ی لعل تو هوشیارانند

**جناس تام:** «همسان» املائی و تلفظ یکسان ولی در معنی مختلف .....

اشک روان اگر چه به پایش نشانده ایم	باشد روان به پای وی اکنون روان ما
شکر هرگز نگیرد جای شیرین	بچربد بر شکر حلوائ شیرین
زان لب تنگ شکر بار سخن خواهم گفت	همه ی شهر پر از تنگ شکر خواهم کرد

**\* جناس**

**جناس ناقص:** «ناهمسان» جناس ناقص حرکتی: گل، گل / مهر، مهر / پر، پر / مرد، مرد / انعام، انعام / استاد، استاد

جناس ناقص اختلافی: درست، درشت / جفا، شفا، وفا، صفا/ علل، خلل / دینار، دیدار  
 جناس ناقص افزایشی: مال، کمال/ جان، جهان / دارا، مدارا / گران، نگران / زمین، زمینه

نکته ۱: جناس بین دو حرف به وجود نمی آید اما بین حرف و اسم و صفت و.... امکان دارد.  
 مثال:

نکته ۲: ضمیر متصل نادیده گرفته شود و اصل واژه ی اسم یا صفت با واژه ای دیگر مقایسه شود.  
 مثال:

نکته ۳: وند های تصریفی: نشانه های جمع و (ی) نکره که در ساخت واژه تاثیر ندارند در ایجاد جناس هم نقش ندارند و در مقایسه ی واژه برای یافتن جناس، آن وند ها را نباید در نظر بگیریم.  
 مثال:

کدام نمی تواند جناس باشد؟

- |    |     |     |     |     |
|----|-----|-----|-----|-----|
| ۱- | ۶-  | ۱۱- | ۱۶- | ۲۱- |
| ۲- | ۷-  | ۱۲- | ۱۷- | ۲۲- |
| ۳- | ۸-  | ۱۳- | ۱۸- | ۲۳- |
| ۴- | ۹-  | ۱۴- | ۱۹- | ۲۴- |
| ۵- | ۱۰- | ۱۵- | ۲۰- | ۲۵- |

موفق باشید: محبوب توماج پور

درست بود  اشتباه کردم



## تمرین: «ساز در دست تو سوز دل من می گوید من هم از دست تو دارم گله چون سازامشب»

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی	که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
بیاض غمزه ی روز و سواد طره ی شب	ز روی و موی نمود آن نگار شیرین لب
برشمع نرفت از گذر آتش دل دوش	آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت
مرغ جانم می کند پرواز باز	تا به برج خود رسد این باز، باز
چند باشی در حجاب خود نهان	دلبرت صد بار آمد بار ده
کوثر و زمزم عجب آب رخ خود می برند	صائب ، این لب تشنگی ما را از آب دیگر است
چون سر دار فنا ، دار بقا می بخشند	عاشقانه به سر دار فنا خواهیم رفت
شنیدم که در مصر میری اجل	سپه تاخت بر روزگارش اجل
نافه ی مشک ز چین خیزد و آن ترک ختا	ای بسا چین که در آن طره ی مشکین دارد
حاجیان چون روی در راه حجاز آورده اند	مطرب عشاق گو بنواز راهی از حجاز
زان پیش تر که عالم فانی شود خراب	ما را ز جام باده ی گلگون خراب کن
غم خویش در زندگی خور که خویش	به مرده نپردازد از حرص خویش
مهر خوبان ، دل و دین از همه بی پروا برد	رخ شطرنج نبرد آن چه رخ زیبا برد
به بزم اندر نشسته با می و رود	بسان غرقه ی افتاده در رود
غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم	که کید و سحر به ضحاک و سامری آموخت
مبارزان جهان قلب دشمنان شکنند	تو را چه شد که همه قلب دوستان شکنی
پری رویا ، چرا پنهان شوی از مردم چشم	پری را خاصیت آن است که از مردم نهان باشد
از خطر خیزد خطر ، زیرا که سود ده چهل	بر نبندد گر بترسد از خطر بازارگان
ای گدایان خرابات، خدا یار شماست	چشم انعام مدارید ز انعامی چند
مکن تا توانی دل خلق ، ریش	که گر می کنی ، می کنی بیخ خویش
خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد	به آب دیده و خون جگر طهارت کرد
بس مرا منت از استاد بود	که به تعلیم من استاد ، استاد
عارفان گوش که به بر پرده ی ساز اندازند	در پس پرده شناسند که نا محرم نیست
پیش رویت دگران صورت بر دیوارند	نه چنین صورت و معنی که تو داری، دارند
بر دوخته ام دیده چو باز از همه عالم	تا دیده من بر رخ زیبای تو باز است
و آن که گیسوی تو را رسم تطاول آموخت	هم تواند کرمش داد من مسکین داد

نرگس افسونگرش آهو شده	مستی آهو برش آهو شده
گر چین سر زلف تو مشاطه گشاید	عطار به یک جو نخرد نافه ی چین را
تار زلفت را جدا مشاطه گر از شانه کرد	دست آن مشاطه را باید جدا از شانه کرد
دوش سیلاب غم تا به سر زانو بود	امشب ای دوست چه تدبیر که بگذشت ز دوش
آن چه مرا آرزوست دیر میسر شود	وین چه مرا در سر است عمر در این سر شود
با تار زلف او شب تار است هم چو روز	خود در مقابل مه رویش کم از هلال
گفتی هوای باغ در ایام گل خوش است	مارا به در نمی رود از سر ، هوای یار

**\*ملمع:**

الا یا ایها السّاقی ادرکاسا و ناولها	که عشق آسان نمود اول ، ولی افتاد مشکل ها
روضه ماء نهرها سلسال	دوحه سجع طیرها موزون
آن پر از لاله های رنگارنگ	وین پر از میوه های گوناگون

قالب شعر : قطعه

**\*اشتقاق:** کلماتی از یک ریشه اند .

گر تیغ بر کشد که محبان همی زخم	اول کسی که لاف محبت زند منم
لب میالای به شعری که ندارد شوری	شاعری قدر تو داند که شعوری دارد
دلا، ز رنج حسودان مرنج و واثق باش	که بد به خاطر امیدوارما نرسد
ز جام عشق او مستم ، دگر پندم مده ناصح	نصیحت گوش کردن را دل هشیار می خواهد

**\*تکرار:** «رقص واژه» به گونه ای که بتواند بر موسیقی درونی بیفزاید و تاثیر سخن را بیش تر سازد .

هم نظری ، هم خبری ، هم قمران را قمری	هم شکراندرشکراندرشکر اندر شکری
ای جان جان جان جان ، ما نامدیم از بهر نان	برجه، گدارویی مکن در بزم سلطان ، ساقیا

**\*قلب (عکس):**

فرهنگ برهنگی و برهنگی فرهنگی – مجسمه آزادی و آزادی مجسمه – نازیبایی های زندگی و زندگی های نازیبا  
چنین است رسم سرای درشت / گهی پشت زین و گهی زین به پشت: قلب/کنایه/طباق

**تصدیر:** اگر واژه ای در آغاز و پایان بیتی تکرار شود آن را «تصدیر» می گویند

آدمی در عالم خاکی نمی آید به دست	عالمی دیگر نباید ساخت واز نو آدمی
عصا بر گرفتن نه معجز بود	همی ازدها کرد باید عصا
عبهر چشمش گرفته سرخی لاله	لاله ی رویش گرفته زردی عبهر «مسعود سعد» (عبهر: گل نرگس)

## آرایه های معنوی

**\*مراعات النظیر: «تناسب»** «ز حسن ناتمام ما جمال بار مستغنی است به آب ورنک وخال وخط چه حاجت روی زیارا»

کرده گلو پر ز باد ، قمری سنجاب پوش	کبک فروریخته ، مشک به سوراخ گوش
آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام	بر حلق و بردهان شما نیز بگذرد
بسترم/ صدف خالی یک تنهایی است / و تو چون مروارید / گردن آویز کسان دگری .	
چون تیر زند چشمت ، سیاره هدف گردد	چون تیغ کشد مهرت ، گردون سپر اندازد
مرغ دل باز هوادار کمان ابرویی است	ای کبوتر ، نگران باش که شاهین آمد
عقل به شرع تو ز دریای خون	کشتی جان برد به ساحل درون
چو خامه درره فرمان او سر طاعت	نهاده ایم مگر او به تیغ بردارد

**\*تضاد (طباق):**

این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است	دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر
ازپای فتادیم چوآمد غم هجران	در درد بمردیم چو ازدست دوا رفت
نعمت منعم چراست دریا دریا	محنت مفلس چراست کشتی کشتی (جمع محنت: .....)
هنر خوار شد، جادویی ارجمند	نهان راستی، آشکارا گزند (چند تضاد:.....)
دست و تیغش آب و آتش ، حلم و خشمش خیر و شر	صلح و جنگش رنج و راحت ، مهر و کینش حل و عقد (چند تضاد :.....)
اگر دشنام فرمایی و گر نفرین دعا گویم	جواب تلخ می زبید لب لعل شکرخارا
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست	احباب حاضرند به اعدا چه حاجت است
گردون مرا ز محنت هستی رها نخواست	مرگم رسیده بود و لیکن خدا نخواست
سبزه ی خوابیده را بیدار سازد آب و من	چون شوم مست از شراب ناب، خوابم می برد

**\*تناقض (متناقض نما / پارادوکس): دو واژه ی متضاد با هم جمع شوند:**

به عبارت دیگر: تصویری که دو روی ترکیب آن به لحاظ مفهوم یکدیگر را نقض کند.

\*جیبم پراز خالی است،/ بر بساطی که بساطی نیست./ گوش کن با لب خاموش سخن می گویم./ از تهی سرشار، جویبار لحظه ها جاری است

بی قیمتی ما ز گرنامیگی ماست	کاین چرخ فرومایه ندارد ثمن ما
دعوی هستی در این میدان دلیل نیستی است	هر که فانی می شود موجود می دانیم ما
گر ستاند ز صبا گرد رهت را نرگس	ای بسا نوردهد دیده ی نابینا را
باور که می کند که در این بحر چون حباب	سرداده ایم و زندگی از سر گرفته ایم

هرگز وجود حاضر غایب شنیده ای  
 در ره عشق مسلمان نتوان گفت او را  
 قدردانی در بساط امتیاز دهر نیست  
 حلقه ی دام نجات است خم طره ی موی  
 که من درمیان جمع و دلم جای دیگر است  
 من به کفر سر زلفت نبود ایمانش  
 ورنه من در مکتب بی دانشی علامه ام  
 وای بر حالت مرغی که در این دام بود  
 من بهشتی را نمی خواهم به غیر از کوی دوست

**نکته:** بچه ها، کلمات «جمع/مجموع/جمعیت»: آسودگی خاطر است که در آرایه ی «پارادوکس» زیاد استفاده می شود.

از خلاف آمد عادت بطلب کام که من  
 دولت فقر خدایا به من ارزانی دار  
 فلک در خاک می غلتید از شرم سرافرازی  
 صاحب آوازه در اقلیم گمنامی منم  
 ز هر نیشی مرا سرچشمه ی نوشی است در طالع  
 حلاوت سخن تلخ را ز عاشق پرس  
 خنجر تیز تو هامون را کند دریای خون  
 شیرازه ی جمعیت مستان خط جان است  
 الا ای قادر قاهر، ز تن پنهان به دل ظاهر  
 هر که مست است در این میکده هشیارتر است  
 لاله و گل زخمی خمیازه اند  
 کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم  
 کاین کرامت، سبب حشمت و تمکین من است  
 اگر می دید معراج ز پا افتادن ما را  
 نام خود را از زبان هیچ کس نشنیده ام  
 نه از عجز است گر من تن به زخم نیشتر دارم  
 ز ماهیان بطلب طعم آب دریا را  
 آتش قهر تو از دریا بر انگیزد غبار  
 آزاد بود هر که در این حلقه ی دام است  
 زهی پیدای پنهانم، تو را خانه کجا باشد؟  
 هر که از بی خیران است خیردار تراست  
 عیش این گلشن خماری بیش نیست

### تمرین منزل:

زلف آشفته ی او موجب جمعیت ماست  
 کی شود این روان من ساکن  
 نماز در خم آن ابروان محرابی  
 چیست این سقف بلند ساده ی بسیار نقش  
 از آن زمان که زمین بوس آستان توام  
 آتش سردی که بگدازد درون سنگ را  
 همه اسباب پریشانی ما جمع آمد  
 برگ من بی برگی است و بار، بار خاطر است  
 چون چنین است پس آشفته ترش باید کرد  
 این چنین ساکن روان که منم  
 کسی کند که به خون جگر طهارت کرد  
 زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
 سر ملوک جهان جمله بر زمین من است  
 هر که را بوده است آه سرد، می داند که چیست  
 تا مجموعه ی آن زلف پریشان شده ایم  
 باد یارب روزی برق بلا، برگ و برم

سزد گر اشک لرزان و نگاه آرزو گویند	به جانان با زبان بی زبانی حال ما را
ما هیچ متاعان خجل از قدر رواجیم	در کشور ما رونق بازار کساد است
هر کس که تو را به دوستی تکیه بر اوست	چون در نگری دشمن جان تو ، هم اوست
این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان	راحتی گر هست در ترک امید راحت است
یادباد آن که سر کوی توام منزل بود	دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود
در این محنت سرا ، آیینی ی اشک یتیمانم	که دربی دست و پایی هم مرا باید دوید این جا
بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار	روز فراق را که نهد در حساب عمر؟
دیده ی بخت مقبلان نشود	جز بدان خاک آستان ، روشن
فریاد سعدی در جهان افکندی، ای آرام جان	چندش به فریاد آوری ، باری به فریادش برس
چون شرر انجام ما در نقطه ی آغاز بود	دیگر از آغاز و از انجام کار ما مپرس

**\*حس آمیزی: « بر لب من دوش ببوسید یار ورنه چرا بامزه گفتار می؟ » «استفاده از کلمات غیر مرسوم چشمه ای از خوشمزگی های رنگارنگ او بود»**

آوای لطیف / نجوای نمناک / با مزه نوشتن / جیغ بنفش / ناله ی سوزنده / دشنام تلخ / شکر خنده .....

روشنی را بچشمیم : ( ) ببین چه می گویم : ( ) حرفهایم مثل یک تکه چمن روشن بود: ( )

سخن که نیست در او استعاره ، نیست ملاحظت	نمک ندارد شعری که استعاره ندارد
- خدای را به می ام شست و شوی خرقة کنید	که من نمی شنوم بوی خیر از این اوضاع
- خوشم به زندگی تلخ هم چو می، ورنه	برون چورنگ از این شیشه می توانم زد
- تیرگی می آید / دشت می گیرد آرام / قصه رنگی روز / می رود رو به تمام	
- به ترانه های شیرین ، به بهانه های رنگین	بکشید سوی خانه مه خوب خوش لقا را
- خداوند لباس هراس و گرسنگی را به آنها چشانید	
- گردد از دست نوازش پایه ی معنی بلند	مور را شیرین سخن دست سلیمان کرده است
- نسخه ی شعر تر آرم به شفاخانه ی لعلت	که به یک خنده دوی دل بیمار من آبی
- من آن رنگین نوا مرغم که در هر گلشنی باشم	ز دست یک دگر گل ها ربایند آشیانم را
- از لطافت نتوان دید ز بر رفتن جان	چشم بر عجز نگه اشک ندامت ریزد
- دلدار گفت لوح دل از نقش من بشوی	گفتم که تلخ از آن لب شکریشان مگوی
- گر به سبک مدعی رنگین نمی گویم سخن	رخ متاب از من که عاشق را زبانی دیگر است
- ز حرف سرد دل ما چون غنچه بگشاید	چراغ ما به نسیم سحر شود روشن
- که خبر برد به یار از من مبتلای غمگین	که لبش بریخت خونم به بهانه های رنگین؟
- آخر این ناله ی سوزنده اثرها دارد	شب تاریک فروزنده سحرها دارد
- از گل شنیدم بوی او، مستانه رفته سوی او	تا چون غبار کوی او، در کوی جان منزل کنم
- سزای توست چون گل گریه ی تلخ پشیمانی	که گفت ای غنچه ی غافل، دهن پیش صبا بگشا
- لب ببستم ز سخن ای گل خندان که مباد	مردمان بوی تو یابند ز رنگ سخنم

**\*تشخیص: «آدم نمایی»:** «گل بخندید که از راست نرنجیم ولی هیچ عاشق سخن سخت به معشوق نکفت»

\*به امید چکیدن دست و پای می زند اشکم \*ابر می گیرد و می خندد از آن گریه ، چمن . مفهوم؟-----

**\*نکته ۱: هر چه غیر انسان منادا واقع شود، تشخیص دارد.**

\*ای نسیم سحری ! هیچ سر آن داری  
\* صبا، ای کاش می گفتی بدان آهوی مشکین مو  
\* ای گل، چو آمدی ز زمین گو چگونه اند  
کز برای دل من روی به جانان آری ؟  
که بعد از رام گردیدن خطاکاری است رم کردن  
آن روی ها که در ته گرد فنا شدند

**\*نکته ۲: هر تشخیصی استعاره است ولی هر استعاره ای تشخیص نیست.**

\*کوه جام لاله گیرد ابر لؤلؤ گسترد  
\*ابر و باران و من و یار ستاده (=ایستاده) به وداع  
\*اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد  
باغ چون مینو نماید راغ چون مینا شود.  
من جدا گریه کنان، ابر جدا، یار جدا  
من و ساقی بر او تازیم و بنیادش براندازیم

**\*نکته ۳: استعاره ای که مشبه به محذوف آن انسان باشد تشخیص دارد .**

\*عشق آمدو بنشست به تخت دل ما  
\*حسن عروس طبع مرا جلوه آرزوست  
\*نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل  
\*چون تیر مدارید ز ما چشم اقامت  
چون او بنشست ، عقل از آن جا برخاست  
آینه ای ندارم از آن آه می کشم  
بنال بلبل بی دل که جای فریاد است  
کز قامت خم گشته در آغوش کمانیم

**نکته ۴: تمام اضافه های استعاری مکنیه هستند. \*هر اضافه ی استعاری، استعاره است.**

**استعاره** ← استعاره مکنیه از نوع تشخیص : بازوان اندیشه /قلب کویر/ سینه دریا /دهن لاله / طره ی پرچین عشق  
\* استعاره مکنیه از نوع غیر تشخیص : رویدن عشق /کنگره ی عرش/ پایه ی افکار/ طلوع باده/عقربه ی تاریخ

**\*استعاره مصرح:** «مشبه به» به جای «مشبه» قرار بگیرد. «سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند.....»

@ بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایبان دارد.

@ به سرو قتم نمی آیی خزان گشتم نمی پرسی  
بهشت من! بهار من! گل رعنا ی باغ من

@ هزاران نرگس از چرخ جهانگرد  
فروشد تا برآمد یک گل زرد

@ ای گل! امروز تو ،هم بزم حریفان شده ای  
شعله ی جان من بی سر و سامان شده ای

@ ماه من! گفتی که جان ده ، می دهم  
عاشقم آخر ، گرانی چون کنم !؟

@ آن سهی سرو روان از سر پا ننشیند  
تا من دلشده را بی سر و بی پا نکند

\***استعاره مکنیه:** «مشبه»، به جای «مشبه به»، بنشیند.

دانش طلوع کرد. گل خندید. عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن

@ جهان، قرآن مصوّراست و آیه ها در آن به جای این که بنشینند، ایستاده اند..... بیا تا جهان را تلاوت کنیم.

@ هر کاو نکاشت مهر و ز خوبی گلی نچید در رهگذار باد نگهبان لاله بود

@ گریه ی ابر بهار از دل پردرد من است چهره ی زرد خزان از نفس سرد من است

♡ بچه ها، واقعاً بارش باران به خاطر دل پردرد منه؟ و تازه!! دلیل زردبودن چهره ی خزان را از نفس سرد من می دونه!!! (بهانگی نیکویی نیست؟.....)

\***اگر مضاف جزئی از اندام انسانی یا از ویژگی های انسانی باشد استعاره مکنیه از نوع تشخیص است. در غیر اینصورت استعاره مکنیه است ولی تشخیص نیست.**

\***آنهایی که از نوع تشخیص هستند با علامت ✕ و آنهایی که نیستند با علامت = نمایش دهید.**

سقف شب	کنگره ی عرش	پیشگاه حقیقت	چشم دل	آبروی فقر	نجوای نخل	رخ اندیشه
زلف سخن	دیده ی عقل	رخ کفر	دست شکوه	دوش ناله	آغوش خوشبختی	پای او هام
پرواز احساس	زبان خامه	پایه ی افکار	روی بخت	عنان قلم	حیثیت مرگ	سینه ی دریا
بام سماوات	شیرازه ی دل	اشک مهتاب	طمع مرگ	بارش وحی	بال خیال	رخسار زمان
فوران تخیل	پای روح	جوشش عشق	گوش طرب	سینه ی صحرا	دامن فرصت	خنده ی شمع

**\*تمرین:**

\*دست امل ورا به کدامین طرف فکند  
 \* ندیده است جگر گاه بیستون در خواب  
 \* فلک چو دید سرم را اسیر چنبر عشق  
 \* رحمت گرفته روی ز گرد گناه ما  
 \* آسمان تعطیل است / بادها بیکارند/ ابرها خشک و خسیس . (چند استعاره؟.....چند تشخیص؟.....)

\* گاه تنهایی/ صورتش را به پس پنجره می چسبانید/شوق می آمد/ دست در گردن حس می انداخت/ فکر بازی می کرد.

(چند تشخیص؟.....) و (چند استعاره؟.....)

\*در منظومه ی زیر چند تشخیص وجود دارد؟(خارج ۹۴)

«من صدای قدم خواهش را می شنوم و صدای پای قانونی خون را در رگ ، تپش قلب شب آدینه ، شیهه ی پاک حقیقت از دور ، و صدای کفش ایمان در کوچه ی شوق ، و صدای باران روی پلک تر عشق ، روی موسیقی غمناک بلوغ»

(۱)چهار (۲)پنج (۳)شش (۴)هفت

بچه ها! فکر می کنم برای تسلط بیشتر دانستن انواع «را» لازم است.

انواع «را» ← (را) نشانه ی مفعولی: یکی را بفرستیم تا

(را) حرف اضافه: ما را خوردنی آورد.

(را) فک اضافه: ترکیب را جابه جا می کند. به عبارت دیگر (را) اجازه دهد مضاف به بعد از خود منتقل شود (را)

فک اضافه است.

**\*نکته:** (مر) بر سر را بیاید تابع آن خواهد بود. اگر (را) نشانه ی مفعولی باشد (مر) نیز نشانه ی مفعولی تاکیدی واگر (را) حرف اضافه شود (مر) نیز حرف اضافه ی تاکیدی خواهد بود.

\* توجه داشته باشید (را) به همراه فعل لازم نمی تواند نشانه ی مفعولی باشد.

۱- مر مرا افسانه می پنداشتید / تخم طعن و کافری می کاشتید

۲- ای زبان تو بس زبانی مر مرا

۳- ز عشق آفاق را پردود دیدم / خرد را دیده خواب آلود دیدم

۴- دلم را داغ عشقی بر جبین نه / زبانم را بیانی آتشین ده

۵- در آن روز کز فعل پرسند و قول / اولوالعزم را تن بلرزد ز هول

۶- ما را نظر به قدرت پروردگار اوست / ۷- ضعیفان را به دست اندر درم نیست

۸- نیستم این شهر فانی را زبون

۹- مرا از احمقی نادان گریز است / که کار احمقان جنگ و ستیز است / ۱۰- شعله ی آهم ملک را بر بسوخت

۱۱- تورا نفس رعنا چو سرکش ستور / دوان می برد تا به سرشیب گور

۱۲- حریص را نکند نعمت دو عالم سیر / همیشه آتش سوزنده اشتها دارد

۱۳- تن بی سرت را که خواهد گریست ؟

۱۴- عاشقان را در غمت دل رفت و درد دل نرفت / خستگان را در فراق سر شد و سودا بماند



۱۵- اطفال شاخ را به قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده.

۱۶- طمع را نه چندان دهان است باز / که بازش نشیند به یک لقمه آز

۱۷- چه باشد گر خورم صد سال تیمار / چو بینم دوست را یک روز دیدار

۱۸- مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد / قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد

۱۹- مرا زور و فیروزی از داور است / نه از پادشاه و نه از لشکراست

۲۰- گرگ را برکند سر آن سرفراز / تا نباشد دو سری و امتیاز

۲۱- حسن خلقی ز خدا می طلبم خوی شما را / تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود

۲۲- در دل شب دیده ی بیدار من / بیند آن یاری که دل را آرزوست

۲۳- تو را تا دهن باشد از حرص باز / نیاید به گوش دل از غیب راز

۲۴- مرا نصیب غم آمد ، به شادی همه عالم / چرا که از همه عالم ، محبت تو گزیدم

۲۵- مرا بی تو سر آمد زندگانی / که من رفتم ، تو جاویدان بمانی

۲۶- قسمت کنیم آن چه که پرتاب می شود / شاخه ی گل قبول تو را ، سنگ رد مرا

۲۷- بس رنج کشم طرب نمی دانم چیست / رنجوری را سبب نمی دانم چیست

۲۸- زهرم آید شکرستان بی لب تو / بگرفت مرا دل از جهان بی لب تو

۲۹- جان غافل را سفر در چار دیوار تن است / پای خواب آلوده را منزل کنار دامن است

۳۰- کشور تدبیر را زیروزبر سازد قضا / ورنه درملک رضا نوشیروان عادل است

موفق باشید: «محبوب توماج پور»

**تمرین:** در مثال های زیر تشخیص را معین نمایید و اگر به چیز جالبی نیز برخورد کردید مطرح کنید .

عاقلان نقطه ی پرگار وجودند ولی  
عشق داند که در این دایره سرگردانند

خاک بغداد به مرگ خلفا می گرید  
ورنه این شط روان چیست که در بغداد است

این ندا ، گوش جان ها را نوازش می داد و نگاه ها ، آرام و پر امید به هم گره می خورد .

هر چند زمین گیر بود دانه ی آمید  
دست کرم ابر گهربار بلند است

خورشید خاوری کند از رشک ، جامه چاک  
گر ماه مهر پرور من در قبا رود

هر روز بامداد بر این کوهسار تند  
ابری به سان طور زیارت کند مرا

ز برگ و بار تعلق نگشته ای دل ، سرد  
تو قدر سیلی باد خزان چه دانی ؟

جان ها به بوی وصل تو بر باد داده ایم  
گر نیست باورت ز نسیم صبا بپرس

مشکین سرزلفت که صبا رفت و کشیدش  
بر بویش اگر مست نگشت از چه رها کرد ؟

\*\*\*\*\*

**ایهام:** به کار بردن یک کلمه در ۲ معنی است ( ایهام، هنری ترین آرایه ی معنوی است )

خدارا محتسب ما را به فریاد د ف و نی بخش  
که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد

چون جام شفق موج زند خون به دل من  
با این همه دور از تو، مرا چهره ی زردی است

خانه زندان است و تنهایی ضلال  
هر که چون سعدی گلستانیش نیست

چو خضرم هر زمان می شد حیات جاودان حاصل  
که می در ظلمت شب عین آب زندگانی بود

تا طره ی طرّارت زد دست به طرّاری  
دست همه بر بستی فریاد ز دستانت

صبح محشر که من از خواب گران برخیزم  
به جمال تو چو نرگس نگران برخیزم

دی می شد و گفتم: صنما ! عهد به جای آر  
گفتا غلطی خواجه ، در این عهد وفا نیست

ای چایی سرد داده ما را  
آتش به سماورت بیفتد

دور از رخ تو، دم به دم از گوشه ی چشمم  
سیلاب سرشک آمد و طوفان بلا رفت

غمزه و ابروی چون تیر و کمان آفت ماست  
لیک ترکش نکنم گر همه قربان گردیم

جان ریخته شد با تو ، آمیخته شد با تو  
چون بوی تو دارد جان ، جان را هله بنوازم

غنیمت دان اگر دانی که هر روز  
ز عمر مانده روزی می شود کم

در راه تو حافظ چو قلم کرد ز سر پای  
چون نامه چرا یک دمش از لطف نخوانی

به راستی که نه همبازی تو بودم من  
تو شوخ دیده مگس (=مگس بی شرم) بین که می کند بازی

برو طواف دلی کن که کعبه مخفی است  
که آن خلیل بنا کرد و این خدا خود ساخت

به هوای دهننت نقد روان باید باخت  
در بهای سخنت جان جهان باید داد

نه همین می رمد آن نوگل خندان از من  
می کشد خار در این بادیه دامان از من

چشم چپ خویشتن بر آرام  
تا روی نبیندت به جز راست

غیر شربت توفیق ای حکیم دانشمند  
نسخه ای به قانون نیست در شفای نادانی

کیست حافظ تا ننوشد باده بی آواز رود  
عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایش؟

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم  
ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

ز سوز شوق دلم شد کباب، دور از یار  
مدام خون جگر می خورم ز خون فراق

تازیان را غم احوال گران باران نیست  
پارسایان، مددی تا خوش و آسان بروم

حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ  
که ساقیان کمان ابرویت زنند به تیر

به یاد چشم تو خود را خراب خواهم ساخت  
بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد

رنگ دستت نه به حنّاست که خون دل ماست  
خوردن خون دل خلق به دستان تا چند؟

به دور گل منشین بی شراب و شاهد و چنگ  
که همچو روز بقا هفته ای بود معدود

دیدار تو حل مشکلات است  
صبر از تو خلاف ممکنات است

دلی کز خرمن شادی نشد یک دانه اش حاصل  
چنین درد ام غم تا کی به بوی دانه بنشیند

شعرش چو آب در همه عالم چنان شده  
کز پارس میرود به خراسان، سفینه ای

لب خندان شیرین منطوقش را  
نشاید گفت جز ضحاک جادو

آشنایی نه غریب است که دل سوز من است  
چون من از خویش برفتم دل بیگانه بسوخت

دل دادمش به مزده و خجلت همی برم  
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

اگر زطعنه ی عاجزکشی نیندیشم  
به قلب چرخ جفایبشه می توانم زد

چرا زغیر شکایت کنم، که هم چو حباب  
همیشه خانه خراب هوای خویشتم

به کام تا نرساند مرا لبش چون نای  
نصیحت همه عالم به گوش من باد است

تم از واسطه ی دوری دلبر بگداخت  
جانم از آتش مهر رخ جانانه بسوخت

زمانه مکتب اطفال گشته، پنداری  
که هر که هست در او شکوه از فلک دارد

کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار  
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

چشمم آن دم که زشوق تو نهد سر به لحد  
تا دم صبح قیامت نگران خواهد شد

صحبت حکام ، ظلمت شب یلداست  
نور زخورشید جوی بوکه برآید

مخمور جام عشقم، ساقی بده شرابی  
پر کن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

آرد هوای نای مرا ناله های زار  
جز ناله های زار چه آرد هوای نای

جز قلب تیره نشد حاصل و هنوز  
باطل در این خیال که اکسیر می کند

راز سر بسته ی ما بین که به دستان گفتند  
هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر

میان گریه می خندم که چون شمع اندر این مجلس  
زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد

پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست  
هم بر پیادگان شما هم بگذرد

دل گفت طیبیب از سر حسرت چو مرا دید  
هیبهات که رنج تو ز قانون شفا رفت

باد ار وقت سحر می آورد بویت به من  
باد وقتش خوش که او وقت مرا خوش می کند

«چون مست می شوید ز شرب مدام دوست مستی بنده هم به دعا آرزو کنید»

**ایهام تناسب: «گویند روی سرخ تو، سعدی، که زرد کرد؟ اکسیر عشق بر مسم افتاد و زر شدم»**

احرام چه بندیم چو آن قبله نه این جاست	چون شبنم اوفتاده بدم پیش آفتاب
روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
بسیار دیده ایم درختان میوه دار	زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
از یار مصلحت نیست آهنگ شکوه کردن	زین به ندیده ایم که بوستان توست
روی مقصود که شاهان به دعا می طلبند	چون دف به حلقه‌ی ما، دیوار گوش دارد
ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالی است	مظهرش آینه‌ی طلعت درویشان است
مست است و برد دل ز کف مردم هشیار	حال هجران، تو چه دانی که چه مشکل حالی است
دلم از مهر تو در تاب شد ای ماه، ولی	ما مست چو چشمان تو هشیار ندیدیم
گر قلب دلم را نهد دوست عیاری	چه کنم شیوه‌ی آینه‌ی غمازم نیست
گفتم که نیاویزم با مار سرزلفت	من نقد روان در دمش از دیده شمارم
ما صبر دگر بار نگوئیم که تلخ است	بیچاره فروماندم پیش لب ضحاکت
فرهاد صفت خواجه دور از لب شیرینت	کان میوه که از صبر برآمد شکری بود
پروانه‌ی راحت بده، ای شمع! که امشب	فریاد و فغان هر دم در کوه و دراندازد
روی جانان طلبی آینه را قابل ساز	از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
کمتر از ذره نه ای، پست مشو مهر بورز	ورنه هرگز گل و نسرين ندند ز آهن و روی
چو تندباد حوادث شود غبار انگیز	تا به خلوتگه خورشید رسی چرخ زنان
ما که بستیم به دل نقش قد موزونش	پناه مردم بی دست و پا چو مژگان باش
اندیشه از محیط فنا نیست هر که را	گو مؤذن ز بی بستن قامت باشد
چرا ملامت خواجه کنی که چون فرهاد	بر نقطه‌ی دهان تو باشد مدار عمر
در حقیقت تنگدستی مایه‌ی دیوانگی است	به پای دوست درافکند جان شیرین را
پیش نماز بگذرد سرو روان و گویدم	در چمن بید از غم بی حاصلی مجنون شود

**\*تمرین: کدام ایهام تناسب ندارد؟\***

(۱)

(۲)

(۳)

(۴)

(۵)

(۶)

**\*لف و نشر:**

«پیچش و گسترش» لف: در هم پیچیدن نشر: باز کردن و گستردن. ابتدا دو یا چند واژه در یک بخش از کلام با هم می آیند (لف) سپس توضیح آن ها در بخش یا بخش های دیگر کلام می آید (نشر)

**\*لف و نشر مرتب آن را دان** که دو لفظ آورند و دومعنی لفظ اول به معنی اول لفظ ثانی به معنی ثانی

**\*لف و نشر مشوش آن را دان** که دو لفظ آورند و دو معنی لفظ ثانی به معنی اول لفظ اول به معنی ثانی

\*لف و نشر مرتب: اگر نشر ها به ترتیب توزیع لفظها باشد: روز و شب، روشن و تاریک هستند. مثال:

\*لف و نشر نامرتب: اگر نشر ها به ترتیب توزیع لفظها نباشد: روز و شب، تاریک و روشن هستند. مثال:

دانش و خواسته است نرگس و گل	که به یک جای نشکفند به هم	«گل: گل سرخ»
ای نور چشم مستان در عین انتظام	چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان	
دل و کسورت جمع و معمور باد	ز ملک پراکندگی دور باد	
غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم	که کید و سحر به ضحاک و سامری آموخت	
نه پادشاه منادی زده است می نخورید	بیا که چشم و لبان تو مست و میگون است	
گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار	هر چه بدانی مگوی، هر چه توانی مکن	
به لطف خال و خط از عارفان ربودی دل	لطیفه های عجب زیر دام و دانه ی توست	
روی و چشمی دارم اندر مهر او	کاین گهر می ریزد آن زر می زند	
«به روز نبرد آن یل ارجمند	به شمشیر و خنجر به گرز و کمند	
برید و درید و شکست و بیست	یلان را سر و سینه و پا و دست»	

**\*تضمین:** آوردن آیه، حدیث یا بیتی از شاعری دیگر در اثنای کلام.

نکته: تضمین معمولاً داخل گیومه قرار می گیرد.

استاد شهریار: چه زخم چو نای هر دم ز نوای شوق او دم	که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را
«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی	به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»
به شهر عشق منم شهریار و چون حافظ	«منم که شهره ی شهرم به عشق ورزیدن»
زینهار از قرین بد زینهار	«وقنا ربنا عذاب النار» (آیه ۲۰۹، سوره بقره)
خیزتا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم	کز نسیمش «بوی جوی مولیان آید همی»
یکی از خروسان ضربتی سخت بر دیده ی حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار»	
بهر این فرمود رحمان ای پسر	«کل یوم هو فی شأن» ای پسر
حافظ از جور تو حاشا که بگرداند روی	«من از آن روز که در بند توام، آزادم»
تو زقرآن باز خوان تفسیر بیت	گفت ایزد «ما رمیت اذ رمیت»
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت	شبهه ی «جنات تجری تحتها الانهار» داشت
شب قدر است و طی شد نامه ی هجر	«سلام هی حتی مطلع الفجر»

## \*تلمیح:

یار مفروش به دنیا که بسی سود نکرد	آن که یوسف به زر ناسره بفروخته بود
گاه گل در روی آتش دسته کرد	گاه پل بر روی دریا بسته کرد
بر در شاهم گدایی نکته ای در کارکرد	گفت بر هرخوان که بنشستم خدا رزاق بود
آسمان بار امانت نتوانست کشید	قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند
گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند	جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
بهار طبع صائب، فکر جوش تازه‌ای دارد	نسیم گلستانش را دم عیسی کرامت کن
خورده است خدا ز روی تعظیم	سوگند به روی همچو ماهت
پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت	من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم
عنکبونی را به حکمت دام داد	صدر عالم را در او آرام داد
ای پریشان گوی مسکین، پرده‌ی دیگر کن	پور دستان، جان ز چاه نابردار در نخواهد برد
صبح می خواهد از من / کز مبارک دم او آورم این قوم به جان باخته را / بلکه خبر	
نظری کرد که بیند به جهان صورت خویش	خیمه در مزرعه ی آب و گل آدم زد
به اصل خویش راجع گشت اشیا	همه یک چیز شد پنهان و پیدا
چنان گرم در تیه قربت براند	که بر سدره جبریل از او باز ماند
گندم خال وی از جنت او خواهم چید	من هم از روی صفا، کار پدر خواهم کرد
ما قصه ی سکندر و دارا نخوانده‌ایم	از ما به جز حکایت مهر و وفا می‌رس
مردی تذرو کشته را پرواز داده	اسلام را در خامشی آواز داده
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش	که به تلبیس و حیل دیو سلیمان نشود

## \*اغراق (مبالغه): «از بن هر مژه ام آب روان است بیا

چیزی که با منطق عقلی و تجربه‌ی عملی سازگاری نداشته باشد.

«مناسب ترین شیوه برای آفریدن حماسی است»

سیلی از گریه ی من خاست ولی می ترسم

صدجوی آب بسته ام از دیده بر کنار

به امید آن که جایی قدمی نهاده باشی

سرشک من که ز طوفان نوح دست برد

که گفتت برو دست رستم ببند؟

چون دوش شی تیره ندیدم به درازی

از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم

سزد که دست بشویند از آب چشم تو خواجه

غسل در اشک زدم که اهل طریقت گویند

## اکرت میل لب جوی و تماشا باشد»

که بلایی رسد آن سرو سهی بالا را

بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت

همه خاک های شیراز به دیدگان برفتم

زلوح سینه نیارست نقش مهر تو بشست

نیندد مرا دست چرخ بلند

آا شب زلفت که زیادت بود از دوش

وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل

که هست آتش دل غالب و سرشک تو نازل

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

یکی تازی ای بر نشستہ سیاه	همی خاکی نعلش بر آمد به ماه
بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران	کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران
گر برگ گل سرخ کنی پیرهنش را	از نازکی آزار رساند بدنش را
به مژگان بیستون را آن چنان از پیش بردارم	که صد فریاد از فرهاد زرین چنگ برخیزد
اگر چه نقش دیوارم به ظاهر در گران خوابی	اگر رنگ از رخ می پرد بیدار می گردم
بس که دل ها در سر کوی تو گردیده است آب	از سر کوی تو با کشتی گذشتن مشکل است
چو رامین که گهی بنواختی چنگ	ز شادی بر سر آب آمدی سنگ
آن فرو مایه هزار من سنگ بر می دارد و طاقت یک حرف ندارد	
هر شبمی در این ره صد بحر آتشین است	دردا که این معماً شرح و بیان ندارد
آه سعدی اثر کند در سنگ	نکند در تو سنگدل اثری
هرگز کسی ندید بدین سان نشان برف	گوی که لقمه‌ای است زمین در دهان برف
منم آن کوه غم و درد که سیلاب سرشک	هر دم از دامن من تا به کمر می آید
عجب اگر نتوان نقش خاطرش دریافت	ز نازکی بتوان دید روح در بدنش
گر صد هزار کوه گرانم نهد به دوش	آسان کشم چو کاه به نیروبی از غمت
دورم از یار و نیارم سوی او رفتن که اشک	ساخت دریا گرد من فرسنگ در فرسنگ را

~~~~~

**\*حسن تعلیل:** «بهانگی نیکو»: آوردن دلیلی غیرواقعی، اما شاعرانه و دلپذیر برای یک موضوع.

|                                                                            |                                       |
|----------------------------------------------------------------------------|---------------------------------------|
| (بچه ها، مهم ترین موضوع در درک آرایه ی حسن تعلیل، درک درست معنی بیت هاست.) | ز داغ کعبه سیاهی چرا نمی افتد         |
| اگر نه سوخته ی عشق لاله رویان است؟!                                        | ای گل ار سرخ برآیی عجیبی نیست که تو   |
| شرمسار از رخ آن لاله عذار آمده ای                                          | ابر اگر عاشق نشد چون من چرا گرید همی؟ |
| باد اگر شیدا نشد چون من چرا شد بی قرار؟                                    |                                       |

«فلز گران بها از انعکاس آتش درون او می درخشید.» دلیل درخشش فلز؟..... دلیل ادبی ولی غیر واقعی.

بشکن دل بینوای ما را ای عشق

این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است «وتلمیح به.....»

سؤال؟ ساز خوش آهنگ است. زیرا؟..... بچه ها، دلیل واقعی است یا غیرواقعی؟

در وداع شب همانا خون گریست

روی خون آلود زان بنمود صبح

سؤال؟ آسمان موقع طلوع سرخ است. زیرا؟..... چه ها، دلیل واقعی است یا غیرواقعی؟

خمیده پشت از آن گشتند پیران جهان دیده

که اندر خاک می جویند آیام جوانی را

بچه ها، دلیل خمیدگی کهنسالان؟ واقعاً مصراع دوم؟

بوسه ای گر نربوده است ز یاقوت لبش  
 دهن لاله چرا تا به جگر سوخته است؟!  
 به سرو گفت کسی میوه ای نمی آری  
 جواب داد که آزادگان تهی دستند  
 تنور لاله چنان بر فروخت باد بهار  
 که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد  
 دلم با چشم تر یکرنگ از آن است  
 دانی چرا چون ابر شد در عشق چشم عاشقان؟  
 تا چشم تو ریخت خون عشاق  
 به صدق کوش که خورشید زاید از نفست  
 دانی ز چه پا کشیده ام در دامن؟  
 ذره را تا نبود همت عالی حافظ  
 جنبش سرو، تو پنداری کز باد صباست  
 از آن مژگان او دست دعا بر آسمان دارد  
 چوب را آب فرو می نبرد حکمت چیست؟  
 پنجه ی تاک ز سرمای سحر می لرزد  
 آن نه باران بود، گرد کوی لیلی هر بهار  
 خورشید را از هیبت تو دل ز جا بگرفت  
 رسم بدعهدی آیام چو دید ابر بهار  
 از روی تو ماه آسمان را  
 از دوری تو کعبه سیه پوش گشته است  
 می رود صبح و اشارت می کند  
 ماه روی در لکه ی ابرهای تیره می کشید. شاید از سیاهکاری انسان ها شرمکین شده بود  
 زان دو نیم است دانه گندم  
 که یکی خود خوری، دگر مردم  
 گوشت ای سیم بر از حلقه ی زر گشت گران  
 از آن سرو سیمین در نظر ها سبز می آید  
 به یک کرشمه که در چشم آسمان کردی  
 پیش دهننت پسته ز تنگی زده لاف  
 نی که می بینی همی در مجلس آزادگان  
 اگر ز درد اسیران خود نشد آگاه  
 خورشید از نمود رخت بی نمود شد  
 این همه ناله ی مرغان چمن زان سبب است  
 گرفت دامن گل، شبنم از سحرخیزی  
 رشته ی پیوند یاران را بریدن سهل نیست  
 دهن لاله چرا تا به جگر سوخته است؟!  
 جواب داد که آزادگان تهی دستند  
 که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد  
 که پای اشک خونین در میان است  
 زیرا که آن مه بیش تر در ابرها پنهان شود  
 زلف تو گرفت رنگ ماتم  
 که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست:  
 دنیا تنگ است جای جنبیدن نیست  
 طالب چشمه ی خورشید درخشان نشود  
 نه، که از ناله ی مرغان چمن در طرب است  
 که دایم از خدا خواهد شفای چشم بیمارش  
 شرمش آید ز فرو بردن پرورده ی خویش  
 لاله از بهر همین کرده فروزان منقل  
 روزگار سنگدل بر حال مجنون می گریست  
 و آنک دلیل، زردی رخسار و ارتعاش  
 گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد  
 شرم آمد و شد هلال باریک  
 ای آفتاب مغرب غربت بر او بتاب  
 کاین گلستان خنده واری بیش نیست  
 ماه روی در لکه ی ابرهای تیره می کشید. شاید از سیاهکاری انسان ها شرمکین شده بود  
 زان دو نیم است دانه گندم  
 که یکی خود خوری، دگر مردم  
 گوشت ای سیم بر از حلقه ی زر گشت گران  
 از آن سرو سیمین در نظر ها سبز می آید  
 به یک کرشمه که در چشم آسمان کردی  
 پیش دهننت پسته ز تنگی زده لاف  
 نی که می بینی همی در مجلس آزادگان  
 اگر ز درد اسیران خود نشد آگاه  
 خورشید از نمود رخت بی نمود شد  
 این همه ناله ی مرغان چمن زان سبب است  
 گرفت دامن گل، شبنم از سحرخیزی  
 رشته ی پیوند یاران را بریدن سهل نیست



|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| شمع اگر زآن لب خندان به زبان لافی زد   | پیش عشاق تو شب ها به غرامت برخاست      |
| گل مگر لافی زد از خوبی کنون پیش رخت    | عذرخواه از صد زبان زان شرمساران می رسد |
| باران همه بر جای عرق می چکد از ابر     | پیداست که از روی لطیف تو حیا کرد       |
| خورشید فروزنده شبی پرده نشین شد        | کآمد به در از پرده، مه چهارده، تو      |
| گر شاهدان نه دنیوی و دین می برند و عقل | پس زاهدان برای چه خلوت گزیده اند       |
| دهان پسته ز رشک لب تو پر خون است       | وگر نه بر دهن پسته هیچ کس نزده است     |

**\*تمثیل (نوعی ضرب المثل):\*** « هر که او ارزان دهد ارزان دهد

گوهری طفلی به قرصی نان دهد»

|                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| توسنی کردم ندانستم همی            | کز کشیدن تنگ تر گردد کمند        |
| تو نیکی کن و در دجله انداز        | که ایزد در بیابانت دهد باز       |
| محرم این هوش جز بی هوش نیست       | مر زبان را مشتری جز گوش نیست     |
| نباید سخن گفت ناساخته             | نشاید بریدن نینداخته             |
| هیچ آدابی و ترتیبی مجوی           | هر چه می خواهد دل تنگت بگوی      |
| هردم که دل به عشق دهی خوش دمی بود | در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست |

**\*اسلوب معادله:** «شاعر برای توییه سخن خود برای مصرعی، مصرع دیگری را معادل آن بیاورد به طوری که تشبیه پنهانی نیز داشته باشد.»

بچه ها، به این بیت توجه کنید  
 من از روییدن خار سر دیوار دانستم  
 سؤال: آیا این بیت اسلوب معادله دارد؟.....  
 بیت زیر چطور؟  
 یار دارد سر آزردن حافظ یاران  
 شاهبازی به شکار مگسی می آید

جای دو مصراع را می توانیم عوض کنیم. (بین دو مصراع علامت = را می توان گذاشت یا کلمه همان طور که) را.

**\*بچه ها، اگر حرف ربطی دو مصراع را به هم وصل کند اسلوب معادله نخواهیم داشت. اگر حرف ربط متعلق به خود مصراع باشد ایرادی ندارد.**

|                                                                                        |                                            |
|----------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------|
| از تنگی دل است که کم گریه می کنم (= همان طور که)                                       | مینای غنچه زود نریزد گلاب را               |
| به غیر اشک کسی حال دل نمی داند                                                         | همیشه طفل ز دیوانگان خبر گیرد              |
| *ارتباط معنایی دو مصراع، در واقع بر پایه ی «تشبیه» استوار است.                         |                                            |
| دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر دل بود                                                   | = می برد هر جا که خواهد اسب، خواب آلوده را |
| مشت آبی می کند خواب گران را تار و مار                                                  | = قطره ی اشک پی ویرانی عالم بس است         |
| *نکته: در اسلوب معادله نباید هیچ رابطه ی دستوری میان دو مصراع وجود داشته باشد. اما.... |                                            |
| پختگی را سبب اندوه شب هجران است                                                        | تا بر آتش نهی، خامی اسپند به جاست          |
| اندوه شب هجران / پختگی / عاشق {                                                        | = بر آتش نهادن / از بین رفتن خامی / اسپند  |
| نبودش ز تشنیع (= بدگویی) یاران خبر                                                     | که غرقه خبر ندارد ز باران خبر              |
| او(عاشق) / تشنیع یاران / بی خبری                                                       | = غرقه / باران / بی خبری                   |

## \*نمونه هایی برای اسلوب معادله:

|                                        |                                        |
|----------------------------------------|----------------------------------------|
| دود اگربالا نشینند کسرشأن شعله نیست    | جای چشم ابرو نگیرد گرچه او بالاتراست   |
| می کشد قامت، نی بی مغز، بیش از نیشکر   | در سبک مغزان بود گردن فرازی بیش تر     |
| بپردنیا باخسیسان چرب نرمی مشکل است     | بوسه بهر گنج نتوان بر دهان مار زد      |
| عیب خود صاف ضمیران نتوانند نهفت        | مرده را آب محال است که پنهان سازد      |
| قامت خم، مانع عمر سبک رفتار نیست       | سیل از رفتن نمی ماند اگر پل بشکند      |
| مردم چشمم فرومانده است در دریای اشک    | مور را پای رهایی از دل گرداب نیست      |
| دست سعدی به جفا نگسلد از دامن دوست     | ترک لؤلؤ نتوان کرد که دریا خطر است     |
| دل به دست آن نگار شوخ و شنگ افتاده است | طفل بازیگوش را آتش به چنگ افتاده است   |
| ملامت از دل سعدی فرو نشوید عشق         | سیاهی از حبشی چون رود که خود رنگ است   |
| گرفت هر که کم خود، شود ز اهل کمال      | تمام گشتن ماه از هلال معلوم است        |
| آن را که بود مغز و خرد ، خاموش است     | از کاسه ی پر ، صدا نیاید بیرون         |
| نظر به شاخ بلند است مرغ وحشی را        | تلاش دار کند هر سری که سودایی است      |
| در حقیقت تنگدستی مایه ی دیوانگی است    | در چمن بید از غم بی حاصلی مجنون شود    |
| دخل بی جا ندهد غیر خجالت اثری          | تیر کج باعث رسوایی تیرانداز است        |
| در سخن گفتن خطای جاهلان پیدا شود       | تیر کج چون از کمان بیرون رود رسوا شود  |
| مقدار بار هم نفس، چون من نداند هیچ کس  | ماهی که بر خشک اوفتد، قیمت بداند آب را |
| کام جویان را ز ناکامی چشیدن چاره نیست  | بر زمستان صبر باید طالب نورو را        |
| قطع امید کرده نخواهد نعیم دهر          | شاخ بریده را نظری بر بهار نیست         |
| حریص را نکند نعمت دو عالم سیر          | همیشه آتش سوزنده اشتها دارد            |
| بلند آوازه سازد شور عاشق، عشق سرکش را  | به فریاد آورد مستی نمک دریای آتش را    |
| بدار دست ز اصلاح دل چو شد بی درد       | گلی که نیست در او نکتهتی، گلاب مکن     |
| نمی سازد غذای چرب زایل ضعف پیبری را    | کمان را گرچه روغن می دهی فربه نمی گردد |

|                                        |                                           |
|----------------------------------------|-------------------------------------------|
| کار خامان می توان از پخته گویی ساختن   | گر می آتش کند گوته، زبان خار را           |
| درماندهام به دست دل هرزه گرد خویش      | در دست باد، برگ خزان را علاج نیست         |
| می شوند از سرد مهری دوستان از هم جدا   | برگها را می کند باد خزان از هم جدا        |
| در ضعیفان می گریزند اقویا روز سیاه     | شیر را در پرده ی شب از نیستان چاره نیست   |
| دل گردون متأثر نشد از گریه ی ما        | گنه تخم چه باشد چو زمین قابل نیست         |
| ز چشم گریان، بی قدر شد متاع جنون       | به هر دیار که بارندگی است ارزانی است      |
| نیست عاشق را غم از خار بیابان طلب      | آفتاب از گردش باد و سحاب آسوده است        |
| جان عاشق در تن خاکی چه سان گیرد قرار   | موج دریا دیده را یستن به ساحل مشکل است    |
| از اشک نگردد دل سنگین بتان نرم         | با دشنه محال است توان سفت گهر را          |
| نشد از زخم زبان شورش مجنون ساکن        | خار و خس مانع طوفان نشود دریا را          |
| جان هوا پرستان در فکر عاقبت نیست       | گرد هدف نگردد تیری که شد هوایی            |
| حسن و عشق پاک را شرم و حیا در کار نیست | پیش مردم شمع در بر می کشد پروانه را       |
| حسن بیان مجوی ز ما دل شکستگان          | از کاسه ی شکسته نخیرد صدا درست            |
| عشق سازد ز هوس پاک، دل آدم را          | دزد چون شحنه (داروغه) شود امن کند عالم را |
| سیل از کشور ویرانه تهی دست رود         | باده با مردم غفل چه تواند کردن            |

\*بچه ها، یادتان نرود که اگر شاعر مسیر سخن خود را ادامه دهد تا کلامش را قطع کند اسلوب معادله نخواهیم داشت.

می کند پند و نصیحت در گران جانان اثر پای خواب آلود از فریاد اگر خیزد ز خواب

\*تمرین کوچولو: کدام اسلوب معادله ندارد؟ (جواب: گزینہ ی.....)

- (۱) درد بی درمان به مرگ تلخ شیرین می شود
  - (۲) دل به آسانی ز مژگان بتان نتوان گرفت
  - (۳) می توان از سست پیوندان به آسانی برید
  - (۴) برق را خاشاک در زنجیر نتواند کشید
- از طبیبان منت درمان کشیدن مشکل است  
 طعمه از سر پنجه شیران کشیدن مشکل است  
 در جوانی از دهن دندان کشیدن مشکل است  
 دامن عمر سبک جولان کشیدن مشکل است

صورت نیست در دل ما کینه ی کسی آینه هر چه دید فراموش می کند. موفق باشید. «محبوب توماج پور»

\* فن بیان: ۱- تشبیه

۲- استعاره

۳- مجاز

۴- کنایه

\* تشبیه: ۴ رکن تشبیه: «علم چون نور است در هدایت گری» «دوستی مثل درخت.....»

ارکان اصلی: «تشبیه ادبی»: ۱- مشبه ۲- مشبه به: مهم ترین رکن تشبیه، خصوصیت و ویژگی مشبه به، وجه تشبیه را معرفی می کند.

ارکان فرعی: «تشبیه غیرادبی»: ۳- ادات تشبیه ۴- وجه تشبیه

@ خیلی از بچه ها می پرسند فرق اضافه ی تشبیه ی و اضافه ی استعاری را متوجه نمی شویم چه کار کنیم؟

با کمک هم دیگر این مشکل را حل می کنیم:

۱- دانش همانند چراغ روشنی می بخشد. ارکان تشبیه؟ .....

۲- دانش همانند چراغ است. رکن محذوف؟ .....

\* یادآوری: اگر ادات، حرف باشد، از نظر دستوری حرف اضافه است. «کندر غمت، چو برق بشد (= رفت) روزگار عمر»

@ کدام یک از ارکان تشبیه محذوف؟ \* عشق دریایی کرانه ناپدید (؟) .....

به سان پلنگی که بر پشت گور نشیند بر انگیزد از گورشور (؟) .....

۳- دانش چراغ است. ارکان محذوف؟ .....

تشبیه بلغ: تشبیه بلغ اسنادی: .....

مثال: باز گفتم که تو صیادی و من آهوی دستم.... / هر غزلم نامه ای است. / مادر، گوهر زندگی است.

تشبیه بلغ اضافی: شبنم عشق، گوهر محبت، سیل حوادث، لاشه ی زمین، گنج هنر.....

چراغ دانش = اضافه ی تشبیه ی وجه اشتراک مشبه و مشبه به (.....)

آفرین، چون نکته ی مشترک بین دو رکن، پل ارتباطی آن ها است، پس اضافه ی تشبیه ی است؛ یعنی، اگر با مشبه و مشبه به ترکیب اضافی بسازیم، آن را اضافه ی تشبیه ی می گویند.

\* یادآوری: بچه ها، ابتدا به نوع ترکیب توجه کنید. ببینید ترکیب، ترکیب اضافی است یا وصفی.

در اضافه ی تشبیه ی زیر وجه را معرفی کنید

|             |             |               |                |                |
|-------------|-------------|---------------|----------------|----------------|
| مس وجود =   | گوهر عمر =  | کمند نظر =    | اکسیر عشق =    | سیلاب غم =     |
| خرمن زلف =  | آتش عشق =   | کشتی امید =   | خورشید عدالت = | پرده ی اوهام = |
| کوه وجود =  | خنجر غم =   | آفتاب حقیقت = | باران اشک =    | زنگ غم =       |
| سد خار =    | کوکب بخت =  | سراچه ی دل =  | قفس تن =       | درخت دوستی =   |
| دام بلا =   | گرگ آرز =   | بار غم =      | کوه دل =       | مرغ روح =      |
| بنات نبات = | تیر مژگان = | دریای معرفت = | خوان زمین =    | طوفان بلا =    |
| لب لعل =    | هدهدصبا =   | باغ نگاه =    | تابوت خاک =    | شراب فرقت =    |

## تمرین:

مشایخ چو دیوار مستحکم اند  
چو بید بر سر ایمان خود می لرزم

همچو گلبرگ طری هست وجود تو لطیف  
اگر چه جرم او کوه گران است

شب سیاه بدان زلفکان تو ماند  
سپید روز به پاکی رخان تو ماند

جوانی ام به سمند شتاب می شد و از پی  
چو گرد در قدم او دویدم و نرسیدم (چند تشبیه؟.....)

نفحات صبح دانی ز چه روی دوست دارم  
که به روی دوست ماند که برافکند نقابی

به سان سوسن اگر ده زبان شود حافظ  
چو غنچه، پیش تو اش مهر بر دهان باشد

دل من چون پرستوی بهاری است  
از این صحرا به آن صحرا فراری است

من نیز چو خورشید، دلم زنده به عشق است  
راه دل خود را، نتوانم که نیویم

ای شاهد افلاکی، در مستی و در پاکی  
من چشم تو را مانم، تو اشک مرا مانی

سرکش مشو که چون شمع از غیرت بسوزد  
دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

※ **بچه ها**، شناسایی ارکان کلی کافی است. حالا فقط تشبیه را نشان دهید.

تاگل روی تو در باغ لطافت بشکفت  
پرده ی صبر من از دامن گل چاک تر است

افتاده را به چشم حقارت مبین که خاک  
گر سر کشد، غبار دل آسمان شود

سلسله ی موی دوست حلقه ی دام بلاست  
هر که در این حلقه نیست فارغ از این ماجراست

مهر بر لب زن که چون منصور با این باطلان  
هر که گوید حرف حق بی پرده، دارش می زنند

تو همچون گل ز خندیدن لب با هم نمی آید  
روا داری که من بلبل، چو بو تیمار بنشینم

لبت تا در لطافت لاله ی سیراب را ماند  
دلم در بی قراری چشمه ی سیماب را ماند

از دیده گر سرشک چو باران چکد، رواست  
کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

«ماه مصرم، در حجاب چاه کنعان مانده ام  
شمع خورشیدم، نهان در زیر دامان مانده ام

از عزیزان هیچ کس خوابی برای من ندید  
گرچه عمری شد که چون یوسف به زندان مانده ام»

|                                           |                                         |
|-------------------------------------------|-----------------------------------------|
| نه پشت پای براندیشه می توانم زد           | نه این درخت غم از ریشه می توانم زد      |
| محراب ابرویت بنما تا سحرگهی               | دست دعا بر آرم و در گردن آرمت           |
| زیر کوه غم، تن فرسوده، گاهی بیش نیست      | برگ گاهی چند یارب، کوه غم خواهد کشید؟   |
| تاکی ز جوی هر مژه ام سیل خون رود          | یک ره ز در درآ، که غم از دل برون رود    |
| کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت        | تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع      |
| ای سیل اشک، خاک وجودم به باد ده           | تا بر دل کسی ننشیند غبار من             |
| هر که زد بر آتش خشم آب مانند خلیل         | آتش سوزنده را بر خود گلستان میکند       |
| ایام گل چو عمر به رفتن شتاب کرد           | ساقی به دور باده گلگون شتاب کن          |
| از بس که کوتاه است و سیاه زلف یار من      | گویی که روز من بود و روزگار من          |
| گذشت روزگاران بین که دوران شباب ما        | در این سیلاب غم، دسته گلی شاداب را ماند |
| گر ز بار غم هجرتو به تنگ است دلم          | چه کنم؟ قطره ی خون است نه سنگ است دلم   |
| ای ز لعل لب تو چاشنی قند و شکر            | وی ز نور رخ تو روشنی شمس و قمر          |
| عشق دُر دانه است و من غَوّاص و دریا میکده | سرفرو بردم در آن جا تا کجا سرببرکنم     |
| مرا هست بی مهر ماهی که بر من              | بُود مهر آن ماه چون روزه واجب           |
| چو صبح صادق آمد راست گفتار                | جهان در زر گرفتی محتشم وار              |
| خوش تر از دانه ی اشکم گهری پیدا نیست      | حیف و صدحیف که اهل نظری پیدا نیست       |
| چشمه ی خورشید تویی، سایه گه بید منم       | چون که زدی بر سر من پست و گدازنده شدم   |
| نام یاقوت لببت بر خاتم دل کننده ام        | اسم اعظم را نوشتم بر نگین تازه ای       |
| نرگس چشم و سرو قامت تو                    | کوه غم در میان جان بنهاد                |
| تو بهاری تو بتی آتش جانی سروی             | من همان خاک رهم آتش عشقت کفتم           |
| کاسه ی سر را تهی کن وانگهی با سر بگو      | کای مبارک کاسه ی سرا! عشق را پیمانهاش   |
| روی تو آتشی است که زلف است دود او         | شیری است غمزه ی تو که دل هاست بیشه اش   |
| مجوی شربت وصل از بتان که این مردم         | همیشه خون جگر داده اند مهمان را         |
| «در خم زلف تو آن خال سیاه دانی چیست       | نقطه ی دوده که بر حلقه ی جیم افتاده»    |
|                                           | سر بلند باشید. «توماج»                  |

**\*استعاره: تعریف کلی: مجاز مبتنی بر تشبیه.**

\*اگر مشبّه به ، جایگزین مشبّه شود، استعاره مصرّحه. و اگر مشبّه، جایگزین مشبّه به شود، استعاره ی مکنیه است.

از چشمان او مروارید اشک می بارد ← از چشمان او مروارید می بارد.

ای جوان دیو نفس را از وجود خود دور سازد ← ای جوان دیو را از وجود خود دور ساز

از نرگس چشمش، اشک می ریخت ← از نرگسش، اشک می ریخت

**\*فرمول استعاره مکنیه: مشبّه + یکی از لوازم و ویژگی های مشبّه به. «ساده تر: اندام، اجزاء، ویژگی یا عملکرد مشبّه به حذف شده + مشبّه»**

\*به صحرا شدم عشق باریده بود / \*قضا چون ز گردون فرو هشت پر / همه زیرکان کور گردند و کر

\***کفتم که تمام اضافوهای استعاری مکنیه هستند. اگر در اضافوی استعاری مضاف جزئی از اندام انسان یا ویژگی انسانی باشد استعاره مکنیه از نوع تشخیص می باشد.**

«و نپرسیم چرا قلب حقیقت آبی است.»

دوش نسیم تنفس صبح خون خورشید دست صفات گوش جان چشم فلک گریبان مکاشفت گوش هوش

خواهم شدن به میکده گریبان و دادخواه کز دست غم خلاص من آن جا مگر شود

امشب شب آن است که دل چیره شود وز عشرت ما چشم فلک خیره شود

گریه ی شمع از برای ماتم پروانه نیست صبح نزدیک است، در فکر شب تار خود است

کس چو حافظ نگشود از رخ اندیشه نقاب تا سر زلف سخن را به قلم شانه زند

**\*تمرین: استعاره و نوع آن؟**

یکی گل اندرمیان خانه ی ماست که سروهای چمن، پیش قامتش پستند

تارفت مرا از نظر، آن چشم جهان بین کس واقف ما نیست که از دیده چه ها رفت

مردمی کرد و کرم لطف خداداد به من کان بت ماه رخ از راه وفا باز آمد

چشم که بر تو می کنم چشم حسود می کنم شکر خدا که باز شد دیده ی بخت روشنم

پیشانی عفو تو را پر چین نسازد جرم ما آینه کی بر هم خورد از زشتی تمثالها

صبا ای کاش می گفتی بدان آهوی مشکین مو که بعد از رام گردیدن خطاکاری است رم کردن

ز بادام گلبرگ را آب داد به فندق سر زلف را تاب داد «خواجوی کرمانی»

|                                        |                                              |
|----------------------------------------|----------------------------------------------|
| فرنگیس ، مشکین کمند دراز               | «همه بندگان موی کردند باز                    |
| به فندق، گل و ارغوان را بخت»           | برید و میان را به گیسو ببست                  |
| تا چو صیادان دلم را پای در دام آورد    | بر گل از سنبل نگارم دام مادام آورد           |
| به گل بر ریخت مروارید خوشاب            | خمارین نرگسان را کرد پر آب                   |
| وز تگرگ نازپرور مالش عتاب داد          | زآله از نرگس چکید و برگ گل را آب داد         |
| خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی   | در این بازار اگر سودی است با درویش خرسند است |
| نیست بر خاطر من از تو غباری باری       | گرچه صدبار غمت خاک مرا داد به باد            |
| دل فرزانه شاپور آگهی داشت              | از آن اندیشه کان سرو سهی داشت                |
| نشاید چو بلبل تماشای باغ               | مرا برف باریده بر پر زاغ                     |
| گوش طرب به دست تو، بی تو به سر نمی شود | دیده ی عقل مست تو، چرخه ی چرخ پست تو         |
| فشاند از نرگسان لؤلوی لالا             | چو تنها ماند ماه سرو بالا                    |
| ابر بهار بر سر آن زر، گهر گذاشت        | گل را غرور مشت زر خویش بس نبود               |
| سیه زاغ پرآن فرو برد سر                | چو خورشید رخشان بگسترد پر                    |
| گر شبی پروانه ی شمع شبستان شوم         | آخرای ماه جهان تابم، چه کم گردد ز تو         |
| شاخ گل با آن لطافت شرمسار او بماند     | سرو من بگذشت بر طرف چمن دامن کشان            |
| گرد باد، آسایش منزل نمی داند که چیست   | جسم ما را خاک در آغوش نتواند گرفت            |
| یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن        | گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن                |
| که سروهای چمن پیش قامتش پستند          | یکی درخت گل اندر میان خانه ی ماست            |
| چون بخندی بنمایی زشکر مروارید          | چون بگویی بفشانی گهر از حقه ی لعل            |
| که سر به کوه و بیابان تو داده ای ما را | صبا! به لطف بگو آن غزال رعنا را              |
| نامدش کشتن چراغ دریغ                   | در چراغ دو چشم او زد تیغ                     |
| پیش او گر قصه ای داری بگو هان غم مخور  | محرم یار است باد صبح و اینک می رود           |
| غمت از سر ننهیم گر دلت از ما بگرفت     | دلم از دست غمت دامن صحرا بگرفت               |



\***مجاز:** هر گاه لفظی در معنای حقیقی خود به کار رود حقیقت گویند و اگر در معنای حقیقی خود به کار نرود مجاز است.

\* **به کار بردن کلمه در غیر معنی حقیقی خود، به شرط وجود علاقه و قرینه (مجاز مبتنی بر تشبیه نیست).**

**نکته:** در مجاز رابطه‌ی تشبیهی به کار نمی‌رود اما در استعاره رابطه‌ی تشبیهی به کار می‌رود.

**علاقه:** رابطه و پیوندی است که میان معنای حقیقی و مجازی وجود دارد و اگر علاقه و رابطه نباشد، مجازی هم نخواهد بود.

**قرینه:** نشانه‌ای که ذهن را از معنای حقیقی باز می‌دارد. مثال: ایران سرزمین ماست و ایران با دشمن می‌جنگد.

ایران در جمله اول: ایران در جمله‌ی دوم: چرا ایران در جمله‌ی دوم در معنای حقیقی خود به کار نرفته است؟

۱- ۲-

\*رایج ترین رابطه و علاقه‌هایی که باعث می‌شود کلمه در معنای حقیقی خود به کار نرود عبارت اند از:

۱- **رابطه‌ی جایگاهی یا محلیه:** (ذکر محل و اراده حال): محل چیزی به جای خود آن چیز می‌آید.

مثال:

۲- **جزئییه:** (ذکر جزء و اراده کل): جزئی از یک چیز به جای تمام آن چیز به کار می‌رود.

مثال:

۳- **کلیه:** (ذکر کل و اراده جزء): تمام یک چیز به جای جزئی از آن می‌آید.

مثال:

۴- **جنسیه:** جنس چیزی را بگویند و به دلیل هم جنس بودن، وجود آن چیز را اراده کنند.

مثال:

۵- **سببیه:** سبب و علت چیزی را به جای آن چیز به کار ببرند.

مثال:

۶- **آلیه:** ابزار انجام کاری به جای خود آن چیز به کار می‌رود.

مثال:

۷- **همراهی:** یکی همراه همیشگی دیگری باشد.

مثال:

\* کلمه «دشت» را در ۴ بیت زیر بسنجیم.

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| نهادند در <u>دشت</u> هیزم دو کوه | جهانی نظاره شده هم گروه        |
| سراسر همه <u>دشت</u> بریان شدند  | بر آن چهره خندانش گریان شدند   |
| خروشی برآمد ز <u>دشت</u> و زشهر  | غم آمد جهان را از آن کار بهر   |
| سواران لشکر بر انگیختند          | همه <u>دشت</u> پیشش درم ریختند |

## \*تمرین: بجهها، حقیقت و مجاز را معین کنید.

- به هر جا بنگری دست خدا در کار است. - دنیا از زورگویی و استبداد بیزار است. ایران سرزمین ماست. حوض یخ بست.
- برآشفت ایران و برخاست گرد - بیامد که جوید ز ایران نبرد - ایران هشت سال جنگید. - این کلاس برنده شد.
- جهان متفق بر الوهیتش - در نمازم جریان دارد ماه- ماه دشت را روشن کرده بود. - ساقی می را در پیاله ریخت.
- ساقی پیاله را نوشید. - جهان ز درد فراق تو آه و ناله می کند. - جهان خوردم و کارها راندم. - به کشتن دهی سر به یکبارگی

## \*تمرین: بجهها، مجازید که مجاز را بیابید.

- |                                          |                                         |
|------------------------------------------|-----------------------------------------|
| چو آشامیدم این پیمانہ را پاک             | در افتادم ز مستی بر سر خاک              |
| چو آن چامه بشنید بهرام گور               | بخورد آن گرانسنگ جام بلور               |
| پاس ادب بدار که طبع غیور عشق             | بازی به خون ناحق منصور می کند           |
| بدان آهن که او سنگ آزمون کرد             | تواند بیستون را بی ستون کرد             |
| گر نبندی زین سخن تو خلق را               | آتشی آید بسوزد خلق را                   |
| باشد که بینم از رخ شیرین او نشان         | باشد که یابم از لب نوشین او جواب        |
| دل به بوی وصل آن گل، آب و گل را ساخت جای | ورنه مقصود آن گل دستی؟ گل کجا و دل کجا؟ |
| اگر رفت و آثار خیرش نماند                | نشاید پس مرگش الحمد خواند               |
| همان آهنگری با خاره می کرد               | همان سنگی به آهن پاره می کرد            |
| آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت      | سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد        |
| نگردد این کمان کاردیده                   | به بازوی چو من پیری کشیده               |
| ما را سری است با تو که گر خلق روزگار     | دشمن شوند و سر برود، ما بر آن سریم      |
| در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش             | حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش       |
| سپید شد چو درخت شکوفه دار سرم            | و زین درخت همین میوهی غم است برم        |
| چو او شهر ایران به گشتاسب داد            | نیاید تو را هیچ از آن تخت، یاد          |
| بر آشفت عابد که خاموش باش                | تو مرد زبان نیستی، گوش باش              |
| به خاک حافظ اگر یار بگذرد چون باد        | ز شوق در دل آن تنگنا کفن بدرم           |
| مژهی سیاهت از کرد به خون ما اشارت        | ز فریب او بیندیش و غلط مکن نگارا        |

دیدم که نفسم در نمی‌گیرد و آتشم در هیزم تر اثر نمی‌کند. آتش: استعاره از سخن / هیزم تر: استعاره از مخاطب (شنونده)

|                                                                                          |                                           |
|------------------------------------------------------------------------------------------|-------------------------------------------|
| ای یار آشنا که دم از خویش می زنی                                                         | بیگانه شو ز خویش چو یار آشنای توست        |
| گر پیر مغان مرشد من شد چه تفاوت                                                          | در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست         |
| پیش دیوار آنچه گویی، هوش دار                                                             | تا نباشد در پس دیوار گوش                  |
| دل عالمی بسوزی چو عذار برفروزی                                                           | تو از این چه سود داری که نمی کنی مدارا    |
| به می عمارت دل کن که این جهان خراب                                                       | بر آن سر است که از خاک ما بسازد خشت       |
| دیدی که خون نا حق پروانه ، شمع را                                                        | چندان امان نداد که شب را به سر برد        |
| به یاد روی شیرین بیت می گفت                                                              | چو آتش تیشه می زد، کوه می سفت             |
| زبان درکش ای مرد بسیار دان                                                               | که فردا قلم نیست بر بی زبان               |
| خصم اگر چون بیستون بندد به خون ما کمر                                                    | پشت ما بر کوه از اقبال بازوی خوداست       |
| یکی شکسته قفس ماند و خسته مرغی زار                                                       | که از ثری به ثریا پرید مادر بود           |
| دفتر فکرت بشوی، گفته‌ی سعدی بگوی                                                         | دامن گوهر بیار بر سر مجلس بیار            |
| نیستی را مشتری شو تا ز کیوان بگذری                                                       | ملک درویشی مسخر کن که سلطانی کنی          |
| تُرک مست تو به دست از مژه خنجر دارد                                                      | باز این فتنه ندانم که چه در سر دارد       |
| من آن نگین سلیمان به هیچ نستادم                                                          | که گاه گاه بر او دست اهرمن باشد           |
| شهری خوش و آبادان بر لب آب عاصی. و این آب را از آن سبب عاصی گویند که به جانب روم می رود. |                                           |
| منم آن مرغ گرفتار که در کنج قفس                                                          | سوخت در فصل گلم حسرت بی بال و پری         |
| الا ای پیر فرزانه مکن عیبم ز میخانه                                                      | که من در ترک پیمانه، دلی پیمان شکن دارم   |
| عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت                                                       | فتنه انگیز جهان <u>نرگس</u> جادوی تو بود  |
| به یاد غنچه‌ی او سر در گریبانم ، ندارم                                                   | با نسیم و گل سرِ گفت و شنود امشب          |
| محتاج قصه نیست، گرت قصد خون ماست                                                         | چون رخت از آن توست ، به یغما چه حاجت است؟ |
| به دیناری چو خر در گل بمانند                                                             | ور الحمدی بخواهی صد بخوانند               |
| چمن، حکایت اردبیهشت می گوید                                                              | نه عاقل است که نسیم خرید و نقد، بهشت      |

گل در بر و می در کف و معشوق به کام است سلطان جهانم به چنین روز غلام است

\***کنایه:** هرگاه ترکیب یا عبارتی در دو معنای دور (هنری) و نزدیک (غیر هنری) به کار رود. که معنای دور مورد نظر باشد، کنایه گویند.

\***فرق کنایه با استعاره:** کنایه دارای دو معنای دور و نزدیک است و فقط معنای دور مورد نظر است ولی استعاره یک معنای مجازی بیشتر ندارد.

\***فرق ابهام با کنایه:** در ابهام هر دو معنا مورد نظر است ولی در کنایه فقط معنای دور مورد نظر است.

- فلانی ریش سفید است. باید با او مشورت کرد. ریش سفیدی =

- هنوز از دهن بوی شیر آیدش / همی رای شمشیر و تیر آیدش می دانم چیزی بارم نیست و چند مرده حلاجم =

چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی / بیاید زدن سنگ را بر سبوی

پای آبله = شکم را صابون زدن = سپر انداختن = در ریاضی کمیتش لنگ است =

چشم به راه بودن = گوش به راه بودن = چشم داشتن =

جانم به لبم رسید = نمک روی زخمم می پاشد = آب از دستش نمی چکد =

می تا خط ازرق قدح کش خط درکش زهد پروران را دل در این پیرزن عشوه گر دهر میند =

یار آمد و آن دیگران شد / ما باز سماق می مکیدیم = هر که شدت حلقه در، زود برد حقه ی زر

بلاى غمزه ی نا مهربان خونخوارش چه خون که در دل یاران مهربان انداخت

ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را اختیار آن است کاو قسمت کند درویش را

دست گیر این پنج روزم در حیات تا نگیرم در قیامت دامت

تا به کی نازی به حسن عاربت ما و من آینه داری بیش نیست

به دامان قیامت پاک نتوان کرد خون من همین جا پاک کن ای سنگ دل، با خود حسابم را

«برو با دوستان آسوده بنشین چو بینی در میان دشمنان جنگ

وگر بینی که با هم یکرانند کمان را زه کن و بر باره، بر سنگ

نشوم یک دل و یک رنگ تو را تا نسازی دل او از خون رنگ

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد که گر فاش گردد شود روی زرد

گرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل گل از خارم بر آوردی و خار از پا و پا از گل

از دست کوتاه است که در زیر سنگ باد نخل قدش که جای در آغوش ما نیافت

فرهاد را چو بر رخ شیرین نظر افتاد / دودش بر سر در آمد و از پای درافتاد

دیشب به سیل اشک ره خواب می زدم / نقشی به یاد روی تو بر آب می زدم

\*آب در هاون کوبیدن / باد در قفس کردن / کوه به کنگ بر گرفتن / محیط به کفجه پیمودن / آن به که نکویی آهن سرد / خانه روی آب ساختن / گره بر باد زدن: همگی در مفهوم کنایه ای (.....)

ای سلیم، آب ز سر چشمه ببند / که چو پر شد نتوان بستن جوی

از خود آرایان نمی باید بصیرت چشم داشت / عیب پیش پا نیاید در نظر طاووس را

مردم چرا به خرمن ما افتاده اند / هرگز به سهو خاطر موری نخسته ایم

من از دل آن زمانی دست شستم / که شد در زلف آن دلبر وطن ساخت

پروانه صفت سوختم از آتش عشقت / بگذشت ز سر آب و ز پیمان نگذشتم

ماهی که دوش خرمن صبرم به باد داد / امروز برق عشق زد آتش به خرمنش

از دست بوس میل به پا بوس کرده ای / خاکت به سرا! ترقی معکوس کرده ای!

نخست از من به خوابی دل ربودی / به بیداری هزارم غم فزودی

عیش این گلشن میسر از گل که تعجیل خزان فرصت یک آب خوردن در گلستانش نداد

دست کوتاه ز دامان گل و پا در گل / حال خار سر دیوار گلستان داریم

در طریق عشق، خار از پا کشیدن مشکل است / ریشه در دل می کند خاری که در پا می رود

چون صدف هر کس که دندان بر سر دندان نهاد سینه اش بی گفت و گو گنجینه ی دریا شود

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود / تسبیح شیخ و خرقه ی رند شراب خوار

وقت است اگر از پای درآیم که همه عمری / باری نکشیدم که به هجران تو ماند

زهی پیغمبری کز بیم و امید / قلم راند بر افریدون و جمشید

من قدم بیرون نمی یارم نهاد از کوی دوست / دوستان معذور داریم که پایم در گل است

حرف سامان مزنی ای خواجه که در کشور عشق / هر که آهش به جگر نیست، توانگر باشد

به جان زنده دلان سعیا! که ملک وجود / نیز زدن آن که دلی راز خود بیازاری

موفق باشید. محبوب توماج پور : ۰۹۱۱۳۷۵۰۵۴۳

سنجه ی آرایه های ادبی «کنگور ۹۵»

۱- آرایه های کدام گزینه در بیت زیر موجود نیست ؟ (سراسری ریاضی ۹۵)  
«چو آب آشفته جان بر کف دوانم تا کجا سروی به قد و قامت بینم روان در پای او ریزم»

(۱) استعاره ، مراعات النظیر (۲) ایهام تناسب ، مجاز (۳) تشبیه ، تشخیص (۴) کنایه ، جناس

۲- کدام آرایه ها تماماً در بیت زیر وجود دارد ؟ (سراسری تجربی ۹۵)  
«ماه و پروین از خجالت رخ فرو پوشد اگر آفتاب آسا کند در شب تجلی روی تو»

(۱) مجاز- کنایه - تشبیه - استعاره (۲) استعاره - تلمیح - حسن تعلیل - تشبیه  
(۳) مجاز - اسلوب معادله - تضاد - کنایه (۴) تشخیص - حسن تعلیل - جناس - متناقض نما

۳- آرایه های بیت زیر کدام است ؟ (سراسری انسانی ۹۵)  
«چون تیر مدارید ز ما چشم اقامت کز قامت خم گشته در آغوش کمائیم»

(۱) لفّ و نشر - کنایه - تشخیص - جناس (۲) ایهام - تشخیص - مجاز - لفّ و نشر  
(۳) تشبیه - مجاز - استعاره - ایهام (۴) تشبیه - کنایه - استعاره - جناس

۴- بیت زیر فاقد کدام آرایه هاست ؟ (سراسری هنر ۹۵)  
«با شکوه کوه فضل ابر گریان بر جبال با وجود جود دستت برق خندان بر سحاب»

(۱) تشبیه ، تضاد (۲) استعاره ، جناس (۳) ایهام ، حس آمیزی (۴) تشخیص ، مراعات النظیر

۵- آرایه های موجود در بیت زیر کدام است ؟ (سراسری هنر ۹۵)  
«در حقیقت تنگدستی مایه ی دیوانگی است در چمن بید از غم بی حاصلی مجنون شود»

(۱) تشبیه - تضاد - کنایه (۲) حسن تعلیل - کنایه  
(۳) کنایه - حسن تعلیل - تلمیح (۴) جناس - اسلوب معادله - تلمیح

۶- آرایه های بیت زیر کدامند ؟ (سراسری زبان ۹۵)  
«لب ببستم ز سخن ای گل خندان که مباد مردمان بوی تو یابند ز رنگ سختم»

(۱) ایهام - حسن تعلیل - کنایه (۲) استعاره - حس آمیزی - کنایه  
(۳) استعاره - ایهام تناسب - تشبیه (۴) ایهام - تشبیه - حس آمیزی

۷- در عبارت زیر واژه های کدام گزینه طرفین سجع نیستند ؟ (سراسری ریاضی ۹۵)  
«در همان ببحوحه ی بخور بخور که منظره ی فنا و زوال غاز خدا بیمارز مرا به یاد بی ثباتی فلک بوقلمون و شقاوت مردم دون و مکر و فریب جهان پتیاره و وقاحت این مصطفای بد قواره انداخته بود باز صدای تلفن بلند شد بیرون جستم و فوراً برگشتم.»

(۱) جستم ، برگشتم (۲) پتیاره ، بد قواره (۳) بوقلمون ، دون (۴) فنا ، خدا

۸- در کدام بیت ، هر دو آرایه ی «تشبیه و استعاره» وجود دارد ؟ (سراسری زبان ۹۵)

(۱) صد باد صبا این جا با سلسله می رقصند این است حریف ای دل تا باد نییمایی  
(۲) اگر چه مهر بریدی و عهد بشکستی هنوز بر سر پیمان و عهد و سوگندم  
(۳) پیش رویت دگران صورت بر دیوارند نه چنین صورت و معنی که تو داری ، دارند  
(۴) ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا گو بیا سیل غم این خانه ز بنیاد ببر

۹- در همه ابیات زیر ، متناقض نما (پارادوکس) وجود دارد به جز ..... (خارج ۹۵)

- |                                          |                                     |
|------------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱) ز بندگی شما صد هزارم آزادی است        | که سلطنت کند آن کاو بود گدای شما    |
| ۲) به روز، افغانی و شب، یاربی داشت       | به یمن عشق خوش روز و شبی داشت       |
| ۳) خامشی از کرده های بد به فریادم رسید   | بی زبانی ها زبان عذر خواهی شد مرا   |
| ۴) دعوی هستی در این میدان دلیل نیستی است | هر که فانی می شود موجود می دانیم ما |

۱۰- ترتیب ابیات زیر از لحاظ داشتن آرایه های «تشبیه - ایهام تناسب - اسلوب معادله - مجاز» کدام است؟ (ریاضی ۹۵)

- |                                            |                                           |
|--------------------------------------------|-------------------------------------------|
| الف) گر نخواهد داد من امروز داد آن شاه حسن | دامنش فردا به نزد دادگر خواهیم گرفت       |
| ب) ما که بستیم به دل نقش قد موزونش         | گو مؤذن ز پی بستن قامت باشد               |
| ج) شکوفه شور فکنده است در گلستان ها        | شده است خوان زمین گم در این نمکدان ها     |
| د) دل چو شد غافل ز حق فرمان پذیر تن بود    | می برد هر جا که خواهد اسب ، خواب آلوده را |
- ۱) ج - ب - الف - د      ۲) ج - ب - د - الف      ۳) ب - ج - د - الف      ۴) ب - ج - الف - د

۱۱- آرایه های «تشبیه ، استعاره ، حسن تعلیل ، ایهام و اغراق» به ترتیب ، در کدام ابیات آمده است؟ (سراسری تجربی ۹۵)

- |                                          |                                   |
|------------------------------------------|-----------------------------------|
| الف) ز سوز شوق، دلم شد کباب ، دور از یار | مدام خون جگر می خورم ز خون فراق   |
| ب) یا رب به وقت گل گنه بنده عفو کن       | وین ماجرا به سرو لب جویبار بخش    |
| ج) بس که حرف حق کسی در دهر نتواند شنید   | گیرد اول در اذان گفتن مؤذن گوش را |
| د) ز تاب آتش سودای عشقش                  | به سان دیگ دایم می زند جوش        |
| ه) از آب دیده صد ره طوفان نوح دیدم       | وز لوح سینه نقشت هرگز نگشت زایل   |
- ۱) د - ج - ب - ه - الف      ۲) د - ب - ج - الف - ه      ۳) ه - ب - الف - ج - د      ۴) ب - ج - الف - د - ه

۱۲- آرایه های « حسن تعلیل - ایهام تناسب - استعاره - تشبیه - اسلوب معادله » به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟ (سراسری هنر ۹۵)

- |                                            |                                     |
|--------------------------------------------|-------------------------------------|
| الف) احرام چه بندیم چو آن قبله نه این جاست | در سعی چه کوشیم که از مروه صفا رفت  |
| ب) خیر چشم تر من که رسانید به ابر؟         | که به تعجیل تمام از سر در یا برخاست |
| ج) تن خاکی هدف ناوک دلدوز قضاست            | خبر از خویش نداری که کجایی در خواب  |
| د) مشت آبی می کند خواب گران را تار و مار   | قطره ی اشکی پی ویرانی عالم بس است   |
| ه) دامن فرصت، دل بی تاب نتواند گرفت        | مشت خاکی پیش این سیلاب نتواند گرفت  |
- ۱) ب - الف - ه - ج - د      ۲) ب - ه - ج - د - الف      ۳) الف - ب - ج - ه - د      ۴) الف - ج - ب - د - ه

۱۳- آرایه های «حس آمیزی ، تلمیح ، کنایه ، جناس تام» به ترتیب در کدام ابیات وجود دارد؟ (سراسری زبان ۹۵)

- |                                          |                                     |
|------------------------------------------|-------------------------------------|
| الف) گر چه صد بار غمت خاک مرا داد به باد | نیست برخاطر من از تو غباری باری     |
| ب) چشمت به خواب چشم مرا خواب می برد      | زلفت به تاب جان مرا تاب می برد      |
| ج) از سر یک دانه گندم در نمی آری گذشت    | وز برای نزهت دل باغ رضوان بایدت     |
| د) چنان بر صورت شیرین این دیوانه مفتونم  | که در خاطر نمی گنجد خیال ملک پرویزم |
- ۱) الف - ج - ب - د      ۲) الف - د - ب - ج      ۳) د - ج - الف - ب      ۴) د - ب - الف - ج

۱۴- ترتیب توالی ابیات ، به لحاظ داشتن آرایه های «استعاره ، کنایه ، حس آمیزی ، جناس ، تناقض» کدام است؟ (خارج ۹۵)

- |                                     |                                     |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| الف) ز کویش نسیم صبا بوی برد        | به بویش دلم پی بدان کوی برد         |
| ب) غریب نیست ز من گر غریب شهر خودم  | که کرد عشق تو بیگانه آشنایان را     |
| ج) با باد بوده همره بوی تو در سحرگه | گل ها شنیده بویت خود را به باد داده |
| د) تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد    | هر که خاک در میخانه به رخساره نرفت  |
| ه) خواهی نکند خطش از دایره بیرون    | هر حکم که فرماید سر بر خط فرمان باش |
- ۱) الف - ه - ج - ب - د      ۲) د - الف - ه - ج - ب      ۳) د - ه - ج - الف - ب      ۴) ه - ج - ب - الف - د

۱۵- آرایه ی مقابل کدام بیت نادرست است ؟ (سراسری تجربی ۹۵)

- (۱) به لطف اگر بخوری خون من روا باشد  
 (۲) تو که زاهدی به پرهیز تو که عابدی سحر خیز  
 (۳) بوی جان از لب خندان قدح می شنوم  
 (۴) چون مست می شویدی ز شرب مدام دوست
- به قهرم از نظر خویشتن مران ای دوست (حسن تعلیل)  
 سر من مدام مست و شب من سحر ندارد (کنایه)  
 بشنو ای خواجه اگر زان که مشامی داری (استعاره)  
 مستی بنده هم به دعا آرزو کنیدی (ایهام)

۱۶- یکی از آرایه های مقابل کدام بیت نادرست است ؟ (سراسری انسانی ۹۵)

- (۱) گوشه گیران قفس را نکهت گلشن بس است  
 (۲) از دل پر خون تراوش کم کند اسرار عشق  
 (۳) هم چو طوق قمریان آغوش ما گستاخ نیست  
 (۴) خطّ عذار یار که بگرفت ماه از او
- دیده ی کنعانیان را بوی پیراهن بس است (تلمیح ، جناس)  
 پرده پوش راز گوهر سینه ی دریا بس است (استعاره ، کنایه)  
 جلوه ای از دور از آن سرو روان ما را بس است (واج آرایه ، استعاره)  
 خوش حلقه ای است لیک به در نیست راه از او (ایهام ، تشبیه)

۱۷- آرایه های مقابل کدام بیت تماماً درست است ؟ (سراسری خارج از کشور ۹۵)

- (۱) سر منزل فراغت نتوان ز دست دادن  
 (۲) با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم  
 (۳) هر شبمنی در این ره صد بحر آتشین است  
 (۴) چنگ خمیده قامت می خواندت به عشرت
- ای ساربان فروکش کاین ره کران ندارد (کنایه ، استعاره)  
 یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد (جناس ، استعاره)  
 دردا که این معماً شرح و بیان ندارد (اغراق ، اسلوب معادله)  
 بشنو که پند پیران هیچت زبان ندارد (حس آمیزی ، تشخیص)

\*سنجه ی آرایه های ادبی «کنکور ۹۶»\*\*\*\*\*

۱- در همه ی ابیات، آرایه های ایهام و کنایه هر دو وجود دارند ، به جز..... (ریاضی ۹۶)

- (۱) من به بوی توام ای دوست هواخواه بهار  
 (۲) از حسرت لب شیرین هنوز می بینم  
 (۳) من همان روز ز فرهاد طمع ببریدم  
 (۴) خیال شهبواری پخت و ناگه شد دل مسکین
- کز نسیمش به دماغم همه بوی تو رسد  
 که لاله می دمد از خون دیده ی فرهاد  
 که عنان دل شیدا به کف شیرین داد  
 خداوندا نگه دارش که بر قلب سواران زد

۲- بیت زیر، دارای کدام آرایه هاست؟ (ریاضی ۹۶)

- «تاله زیر و زار من ، زارتر است هر زمان  
 (۱) استعاره، مجاز، جناس، ایهام  
 (۲) کنایه، مجاز، تشبیه، حسن تعلیل  
 (۳) کنایه، تشبیه، حسن تعلیل، واج آرایه  
 (۴) استعاره، کنایه، جناس، واج آرایه
- بس که به هجر می دهد عشق تو گوش مال من  
 (۲) کنایه، مجاز، تشبیه، حسن تعلیل  
 (۴) استعاره، کنایه، جناس، واج آرایه

۳- آرایه های «اغراق، تشبیه، و ایهام» به ترتیب در کدام ابیات آمده است؟ (ریاضی ۹۶)

- الف) نسخه ی قانون عشقت باید ای بیمار نفس  
 ب) ای به جام لاله شبمنم راح ریحانی تو  
 ج) چون شفق رنگین کند محراب سیمین افق  
 د) سود از این بهتر چه می خواهی که سودا می کنند
- تا شفا بخشد دوا با درد نادانی تو  
 سرو و گل مستند و ساقی ابر نیسانی تو  
 روز و شب محوند در سیمای روحانی تو  
 جنت باقی به این بیغوله ی فانی تو
- (۱) ج، د، ب، الف (۲) ج، ب، الف، د (۳) الف، ج، د، ب (۴) الف، د، ج، ب

۴- آرایه های مقابل کدام بیت «تماماً» درست است ؟ (تجربی ۹۶)

- (۱) در چنگ آرزویت سوزم چو عود و سازم  
 (۲) تا در غمت گریان شدم هم شاد و هم خندان شدم  
 (۳) کی به اقیانوس وصلت دست می یابم که هست  
 (۴) چشمه ی حیوان به تاریکی در است
- چون چنگم از بسازی، چون عودم ار بسوزی (ایهام تناسب ، حسن تعلیل)  
 این گریه ی مستانه شد سرمایه ی خندیدنم (پارادوکس ، حس آمیزی)  
 طلعم طوفانی از هجران طولانی تو (جناس، تضاد)  
 لؤلؤ اندر بحر و گنج اندر خراب (تلمیح ، استعاره)

۵- آرایه های «تشبیه، اسلوب معادله، ایهام، استعاره، اغراق» به ترتیب در کدام ابیات آمده است ؟ (تجربی ۹۶)

- الف) چه ناله ها که رسید از دلم به خرمن ماه  
 ب) بهره ی خواجه ز اسباب به جز محنت نیست  
 ج) بر گرفتاری دل خنده زنان می گذرم  
 د) دل همچو سنگت ای دوست به آب چشم سعدی
- چه یاد عارض آن ماه خرگهی آورد  
 عرق از بارگران قسمت حمال شود  
 همچو دیوانه که از پیش دبستان گذرد  
 عجب است اگر نگردد که بگردد آسیابی
- گفت: سعدی در نگیرد با منت  
 (۳) د، ب، الف، هـ، ج (۴) د، الف، ب، ج، هـ
- هـ) گفتم آتش در زخم آفاق را  
 (۲) ج، ب، الف، هـ، د (۳) د، ب، الف، هـ، ج (۴) د، الف، ب، ج، هـ



۶- همه آرایه های کدام گزینه در بیت زیر وجود دارد؟ (تجربی ۹۶)

- «ترش بنشین و تیزی کن که ما را تلخ نماید  
 چه می گویی چنین شیرین که شوری در من افکندی»  
 (۱) ایهام، تلمیح، تضاد  
 (۲) ایهام تناسب، اغراق، حسن تعلیل  
 (۳) تضاد، تلمیح، حس آمیزی  
 (۴) کنایه حس آمیزی، ایهام تناسب

۷- «نام مشبه محذوف» در بیت: «هوای روشن از رنگش مغبر گشت و شد تیره / چو جان کافر گشته ز تیغ خسرو والا» (انسانی ۹۶)

- (۱) گریه آبی به رخ سوختگان باز آورد ناله، فریادرس عاشق مسکین آمد  
 (۲) تنور لاله چنان بر فروخت بادبهار که غنچه غرق عرق گشت و گل به جوش آمد  
 (۳) لاله بوی می نوشین بشنید از دم صبح داغ دل بود به امید وفا باز آمد  
 (۴) رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار گریه اش بر سمن و سنبل و نسرين آمد

۸- کدام آرایه ها، همگی، در بیت زیر وجود دارد؟ (انسانی ۹۶)

- «کنون نه مرا کشتی از آن ابرو و مژگان  
 دیری است که من کشته آن تیر و کمانم»  
 (۱) تشبیه نهفته، اشتقاق، استعاره  
 (۲) جناس، لف و نشر مرتب، استعاره مصرحه  
 (۳) مراعات النظیر، جناس ناقص، استعاره مکنیه  
 (۴) تشبیه نهفته، لف و نشر مشوش، مراعات النظیر

۹- توالی ابیات زیر بر اساس آرایه های (لف و نشر، پارادوکس، استعاره، تشبیه، ایهام) به ترتیب کدام است؟ (انسانی ۹۶)

- (الف) شاد ز تو روان من، زنده به بوت، جان من  
 ذکر تو بر زبان من، مخفی و آشکار هم  
 (ب) زهر قهرت گرچه شیرین است اندر کام عاشق  
 لیک قهر آن به که گاهی باشد و گاهی نباشد  
 (ج) ذکر رخ و زلف تو دلم را  
 وردی است که صبح و شام دارم  
 (د) روز تاریک و شب تیره و اقبال سیاه  
 همه زان خال و خط و طره ی مشکین دارم  
 (ه) ای لب خنده بر شراب زده  
 چشم من بر رخت گلاب زده  
 (۱) ج، الف، ب، د، هـ (۲) ج، ب، هـ، د، الف (۳) د، ب، ج، الف، هـ (۴) د، الف، هـ، ب، ج

۱۰- آرایه های «مجاز، اسلوب معادله، لف و نشر، جناس و استعاره» به ترتیب، در کدام ابیات آمده است؟ (انسانی / ۹۶)

- (الف) ز غرقاب این غم رهایی نیابم  
 که در موج دیده چو لنگر فتادم  
 (ب) اثر تربیت و تابش خور را چه گنه  
 گر خزف را نه گهر سازد و ناکس را کس  
 (ج) رأی روشن ز بزرگان کهنسال طلب  
 آب ها صاف در ایام خزان می گردد  
 (د) یارب دل من عاشق شیدای که باشد  
 این سوخته جان را سر سودای که باشد  
 (ه) گر نسیم سحر از لطف تو بویی آرد  
 جان فشانیم به سوغات نسیم تو نه نسیم  
 (۱) ب، الف، ج، د، هـ (۲) ج، د، الف، هـ (۳) د، ب، الف، ج، هـ (۴) د، ج، ب، هـ، الف

۱۱- ترتیب ابیات زیر از جهت آرایه های (تشخیص، ایهام، اسلوب معادله، لف و نشر، استعاره مصرحه) کدام است؟ (انسانی / ۹۶)

- (الف) گر دهدت روزگار دست و زبان زینهار  
 هر چه بدانی مگوی هر چه توانی مکن  
 (ب) طالب وصلی اگر با غم هجران خوش باش  
 گل نمی گشت عزیز این همه گر خار نداشت  
 (ج) او را به چشم پاک توان دید چون هلال  
 هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست  
 (د) دل ناله کنان رفت پی محمل دلدار  
 کاین قافله باید جرسی داشته باشد  
 (ه) یعقوب نکرد از غم نادیدن یوسف  
 این گریه که دور از لب خندان تو کردم  
 (۱) د، هـ، ب، الف، ج (۲) د، هـ، ج، الف، ب (۳) ج، هـ، ب، الف، د (۴) ج، الف، د، هـ، ب

۱۲- هر دو آرایه ی مقابل ابیات درست هستند به جز...: (انسانی / ۹۶)

- (۱) گل بر رخ رنگین تو تا لطف عرق دید  
 در آتش شوق از غم دل غرق گلاب است (حسن تعلیل، ایهام تناسب)  
 (۲) بسیار دیده ایم درختان میوه دار  
 زین به ندیده ایم مه در بوستان توست (ایهام، مراعات النظیر)  
 (۳) لجه ی شیرین من پیش دهان تو چیست  
 در نظر آفتاب، مشعله افروختن (تشبیه، حس آمیزی)  
 (۴) غلام حلقه سیمین گوشوار توام  
 که پادشاه غلامان حلقه در گوشی (واج آرای، کنایه)

۱۳- آرایه های موجود در بیت زیر کدام اند؟ (انسانی/۹۶)

- «ز زهد خشک ملولم کجاست باده ناب که بوی باده مدامم دماغ تر دارد»  
 (۱) حس آمیزی، ایهام، اغراق (۲) تشبیه، بلیغ، ایهام، تناسب، لف و نشر  
 (۳) کنایه، تضاد، ایهام، تناسب (۴) متناقض نما، تشخیص، حس آمیزی

۱۴- آرایه های بیت زیر کدام اند؟ (انسانی/۹۶)

- «ساز بی آهنگم و یکسر نوایم خارج است  
 (۱) استعاره، تشبیه، مجاز، حسن، تعلیل  
 (۲) تشبیه، ایهام، تناسب، ایهام، مجاز  
 (۳) تشبیه، ایهام، استعاره، حس آمیزی  
 (۴) استعاره، کنایه، ایهام، تناسب، حس آمیزی

۱۵- آرایه های مقابل کدام بیت، تماما درست است؟ (زبان/۹۶)

- (۱) زلف کافر به رُخس راهنمون شد ما را از ره کفر سر منزل ایمان شده ایم (پارادوکس، حس آمیزی)  
 (۲) صد صوفی صافی به یکی جرعه کند مست هر باده که در جام ز مینای تو باشد (اغراق، تشبیه)  
 (۳) جز حرف پوچ قسمت زاهد ز عشق نیست کف باشد از محیط نصیب کناره ها (اسلوب معادله، تضاد)  
 (۴) در عین گوشه گیری بودم چو چشم مست و اکنون شدم به مستان چون ابروی تو مایل (ایهام، تناسب، تشبیه)
- ۱۶- آرایه های «اسلوب معادله، کنایه، ایهام، تناسب، حس آمیزی، حسن تعلیل» به ترتیب در کدام ابیات آمده است (زبان/۹۶)

- (الف) آه از این قوم سیه دل که گران می دانند به زر قلب، وصال مه کنعانی را  
 (ب) از آن دندان ز پیران گردش افلاک می گیرد که از غفلت نیندازی به پیری لب گزیدن را  
 (ج) جان محال است که در جسم بود فارق بال خواب، آشفته بود مردم زندانی را  
 (د) دل آگاه ز تحریک هوا آسوده است نیست از باد، خطر تخت سلیمانی را  
 (ه) در این ماتم سرا تا یک نفس چون صبح مهمانی به شگر خنده شیرین دار کام تلخ کامان را
- (۱) ج، الف، د، هـ ب (۲) ج، د، هـ، الف، ب (۳) د، الف، ج، هـ ب (۴) د، ب، الف، ج، هـ

۱۷- آرایه های بیت زیر کدام اند؟ (زبان/۹۶)

- «ای ز مژگان تو در چشم گلستان خارها  
 (۱) تشبیه، پارادوکس، مراعات النظیر، تضاد  
 (۲) تشبیه، ایهام، تناسب، کنایه، تشخیص  
 (۳) ایهام تناسب، اسلوب معادله، تشخیص، کنایه  
 (۴) ایهام، تضاد، اسلوب معادله، مراعات النظیر

۱۸- در کدام ابیات، تشبیه و استعاره هر دو به کار رفته است؟ (خارج/۹۶)

- (الف) شب وصال تو چون باد بی وصال بود غم فراق تو گویی هزار سال بود  
 (ب) روح ز تو خوب تر به خواب نبیند چشم فلک چون تو آفتاب نبیند  
 (ج) پیوندروح می کند این باد مشک بیز هنگام نوبت سحر است ای ندیم خیز  
 (د) جان ها ز دام زلف چو بر خاک می فشاند بر آن غریب ما چه گذشت ای صبا بگو
- (۱) الف-ب (۲) الف-ج (۳) ب-د (۴) ج-د

۱۹- آرایه های بیت زیر در کدام گزینه تماما درست است؟ (خارج/۹۶)

- «نیشکر با همه شیرینی ها اگر لب بگشایی پیش نطق شکرینت چو نی انگشت بخاید»  
 (۱) استعاره، حس آمیزی، مجاز، حسن تعلیل (۲) استعاره، حس آمیزی، نغمه حروف، کنایه  
 (۳) تشبیه، مجاز، حسن تعلیل، ایهام تناسب (۴) تشبیه، ایهام، نغمه حروف، مراعات النظیر

۲۰- ترتیب ابیات زیر به لحاظ داشتن آرایه های «ایهام تناسب، استعاره، کنایه، حس آمیزی»، کدام است؟ (خارج/۹۶)

- (الف) هفته ای می رود از عمر و به ده روز کشید کز گلستان صفا بوی وفا بی ندمید  
 (ب) گر من از خار بترسم نبرم دامن گل کام در کام نهنگ است ببااید طلبید  
 (ج) آخر ای مطرب از این پرده عشاق بگرد چند گویی که مرا پرده به چنگ تو درید  
 (د) هر چه زان تلخ تر اندر حق من خواهد گفت گو بگو از لب شیرین که لطیف است و لذید
- (۱) الف، ب، ج، د (۲) ج، الف، ب، د (۳) ج، د، ب، الف (۴) د، الف، ب، ج

۲۱- آرایه های مقابل کدام بیت هر دو درست است؟ (هنر/۹۶)

- (۱) ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند (تشبیه، استعاره)  
 (۲) بوی بهبود ز اوضاع جهان می شنوم شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد (حس آمیزی، جناس تام)  
 (۳) از کیمیای مهر تو زر گشت روی من آری به یمن لطف شما خاک زر شود (ایهام تناسب، پارادوکس)  
 (۴) صد جوی آب بسته ام از دیده بر کنار بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت (حسن تعلیل، اغراق)

۲۲- کدام بیت دارای آرایه ی تلمیح است و بیشترین تشبیه را دارد؟ (هنر ۹۶)

- ۱) نگاه دار گرت چون عقیق آبی هست  
 ۲) غنچه چون عیسی به گفتار آمده است از مهد شاخ  
 ۳) چون زلیخا مشربان ما را تلاش قرب نیست  
 ۴) به جوی شیر چو فرهاد تیشه فرسودن
- که خضر بادیه عشق، آتشین جگر است  
 گل چو مریم مهر خاموشی به لب بنهاده است  
 دیده یعقوب ما را بوی پیراهن بس است  
 یکی ز جمله بازیچه های طفلانه است

۲۳- ترتیب ابیات زیر به لحاظ داشتن آرایه های مجاز تشبیه تناقض جناس کدام است؟ (هنر ۹۶)

- الف) گر دست دهد دولت آنم که سر خویش  
 ب) من خود به چه ارزم که تمنای تو ورزم  
 ج) بیداد تو عدل است و جفای تو کرامت  
 د) شاید که به خون بر سر حاکم بنویسند
- در پای سمند تو کنم نعل بهایی  
 در حضرت سلطان که برد نام گدایی؟  
 دشنام تو خوش تر که ز بیگانه دعایی  
 این بود که با دوست به سر برد وفایی
- ۱) ج، الف، ب، د  
 ۲) ج، الف، ب  
 ۳) د، الف، ج، ب  
 ۴) د، ب، الف، ج

\*تمرین آرایه:

۱- چون خلیل ار طالب حبّ خلیلی، هستی ات بر باد ده

تلمیح: مجاز: تشبیه: استعاره: کنایه:

۲- پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

تلمیح: حسن تعلیل: تناسب: اشتقاق:

۳- نرگس مست نوازشگر مردم دارش

نغمه حروف: ایهام:

۴- از اسب پیاده شو بر نطع زمین نه رخ

تشبیه: ایهام تناسب:

۵- عقل بین کز بر سیلاب غم عشق گریخت

استعاره: مراعات النظیر: تشبیه: تشخیص:

۶- زلف او دام است و خالش دانه ی آن دام و من

نغمه حروف: تشبیه: مراعات النظیر:

۷- شور عشق از پرده دل عاقبت بیرون فتاد

استعاره: تشبیه: ایهام تناسب: واج آرایه: کنایه: تضاد:

۸- ذره را تا نبود همت عالی حافظ

استعاره: تشخیص: تشبیه: حسن تعلیل: نغمه حروف:

۹- روی جانان طلبی آینه را قابل ساز

جناس: استعاره: مراعات النظیر:

۱۰- در گوهر جان بنگر اندر صدف این تن

کنایه: تشبیه: مراعات النظیر:

- ۱۱- عقل باری خُسروی می کرد بر مُلک وجود  
تشبیه: تلمیح: باز چون فرهاد عاشق بر لب شیرین اوست  
ایهام تناسب: تشخیص: تشبیه:
- ۱۲- تخم امید من از سعی فلک سبز نشد  
اسلوب معادله: تشبیه: دانه ی سوخته ، خون در جگر دهقان کرد  
تشخیص: کنایه: تشبیه:
- ۱۳- چو صبح صادق آمد راست گفتار  
تشبیه: حسن تعلیل: جهان در زر گرفتگی محتشم وار  
واچ آرایه: استعاره: تشخیص: تشبیه:
- ۱۴- ای دمت عیسی ، دم از روی مزین  
مجاز: ایهام: من غلام آن که دوراندیش نیست  
کنایه: تلمیح: تشبیه:
- ۱۵- صدایی گرم و جان بخش از میان خیمه ای بیرون می خزید و آهسته به گوش جان کاروانیان می نشست و زنگ غم را می زدود .  
تشبیه: حس آمیزی: کنایه: استعاره و تشخیص:
- ۱۶- خاک رهی گزیده ام ، تا چه بزاید آسمان  
مراعات النظیر: استعاره: جیب مهی گرفتم ، تا چه کند ستاره ام  
تشخیص: جناس: تشبیه:
- ۱۷- چرخ، گرد از هستی من گر بر آرد گو بر آر  
استعاره: تشبیه: دوربادا دور ازدامان نامم گرد ننگ  
جناس: کنایه: تشبیه:
- ۱۸- "فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ی ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین بپرورد . درختان را به خلعت نوروزی قبای سبز ورق در برگرفته و اطفال شاخ رابه قدوم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده."  
چند تشبیه دارد ؟  
سجع:
- ۱۹- «روزم مبارک است که روی تو دیده ام  
شکر خدای می کنم ای نور چشم من  
حس آمیزی: استعاره: بختم موافق است که بویث شنیده ام  
کامروز بر جمال تو افتاد دیده ام»  
جناس تام: تشبیه:
- ۲۰- دلم که چون سر زلف تو می رود بر باد  
کنایه: تشبیه: به دام عشق در افتاد هر چه بادا باد  
جناس تام: جناس ناقص: تشبیه:
- ۲۱- به هر موجی زبان بازی مکن چون خار و خس "صائب"  
تشخیص: استعاره: که خاموشی صدف را مخزن اسرار می سازد  
تشبیه: تشبیه: واچ آرایه: تناسب:
- ۲۲- دو چشم من همی یاقوت و مروارید از آن بارد  
استعاره: تشبیه: که چون یاقوت، لب داری و مروارید، دندانی  
تناسب: تشبیه:
- ۲۳- شمس را دیدم و مثل قمرش نور نداشت  
پسته را دیدم وهمچون شکرش خندان نیست استعاره: تناسب:

|                                            |                                              |
|--------------------------------------------|----------------------------------------------|
| ۲۴- تا مهر ماه چهره ی تو در دلم نشست       | از مهر و ماه ، مهر به کلی بریده ام           |
| تشبیه :                                    | کنایه :                                      |
| جناس تام:                                  | ایهام تناسب :                                |
| ۲۵- شب چو در آید ای صنم کشته شوم به تیغ غم | باز نسیم صبحدم جان دهدم به بوی تو            |
| تشخیص :                                    | ایهام :                                      |
| استعاره :                                  | تشبیه :                                      |
| ۲۶- کمند صید بهرامی ، بیفکن جام جم بردار   | که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش |
| تناسب :                                    | تلمیح:                                       |
| جناس :                                     | ایهام:                                       |
| ۲۷- من دگر شعر نخواهم بنویسم که مگس        | زحتم می دهد از بس که سخن شیرین است           |
| حسن آمیزی :                                | حسن تعلیل:                                   |
| ۲۸- صاحب نام اند از ما عالم و ما تیره روز  | چون نگین در حلقه ی گردون گردانیم ما          |
| کنایه:                                     | مجاز:                                        |
| جناس:                                      | تشبیه:                                       |
| ۲۹- سپر از سایه ی خورشید قدح کن زان پیش    | کز کماندار فلک تیر شهابی بخوریم              |
| تشبیه:                                     | تناسب:                                       |
| پارادوکس:                                  | واج آرایی:                                   |
| ۳۰- مگر بشویم، از این دل، غبار هستی را     | بر آستان تو عمری گریستم چون ابر              |
| کنایه:                                     | تشخیص:                                       |
| اغراق:                                     | تشبیه:                                       |
| ۳۱- بشکن دل بی نوای ما را ای عشق           | این ساز شکسته اش خوش آهنگ تر است             |
| استعاره:                                   | کنایه:                                       |
| تشخیص:                                     | ایهام:                                       |
| حسن تعلیل:                                 |                                              |
| ۳۲- شهره ی شهر مشو تا نهنم در سر کوه       | شور شیرین منما تا نکنی فرهادم                |
| ایهام تناسب:                               | تشبیه:                                       |
| کنایه:                                     | نغمه ی حروف:                                 |
| ۳۳- نبیند روی من زردی به اقبال لب لعلش     | بمیرد پیش من رستم چو ا و داستان من باشد      |
| کنایه:                                     | تشبیه:                                       |
| مراعات النظیر:                             | ایهام:                                       |
| ۳۴- نرگست در طاق ابرو از چه خفتند بی خبر   | زانک جوای خواب مستان گوشه ی محراب نیست       |
| استعاره:                                   | تشبیه:                                       |
| تناسب:                                     |                                              |
| ۳۵- چو غنچه با لب خندان به یاد مجلس شاه    | پیاله گیرم و از شوق جامه پاره کنم            |
| تشبیه:                                     | مجاز:                                        |
| کنایه:                                     | تشخیص:                                       |
| ۳۶- جز این نیست پیدا که انسان دلی است      | که او هست باقی و باقی فناست                  |
| جناس:                                      | تضاد:                                        |
| تشبیه:                                     | تشبیه:                                       |
| ۳۷- مژگان تو خنجر به رخ ماه کشیده          | ابروت زده بر سر خورشید کمان را               |
| تشبیه:                                     | کنایه:                                       |
| مراعات النظیر:                             | استعاره:                                     |
| ۳۸- وصل او خواب خوشی بود که می دیدم دوش    | مرغ شب لال شوی بانگ تو بیدارم کرد            |
| تضاد:                                      | تشخیص:                                       |
| مراعات النظیر:                             |                                              |

- ۳۹- فصل گل گر اشک گلگونت ز سر خواهد گذشت گل به سر خواهی زدن از گلبن بستان عشق  
مجاز: اغراق : کنایه : تشبیه:
- ۴۰- کمند زلف بتی گردنم ببست و به مویی چنان کشید که زنجیر صد علاقه گسستم  
تشبیه: استعاره : مراعات النظر :
- ۴۱- آتش خشم تو بُرد آب من خاک آلود بعد از این باد به گوش تو رساند خیرم  
تشخیص: تشبیه: مراعات النظر:
- ۴۲- داغ یارانی که دست مرگ پیش از ما ربود هر یکی چون شعله در جان شرر بارم گرفت  
کوچه باغ عشق را تنها و غمگین سر زدم برگ ریزان جدایی زیر آوارم گرفت  
تشبیه: استعاره: تشخیص: مراعات النظر:
- ۴۳- لب ببستم ز سخن ای گل خندان که مباد مردمان بوی تو یابند ز رنگ سختم  
کنایه: استعاره: حس آمیزی: حسن تعلیل:
- ۴۴- خیمه ی آنس مزین بر در این کهنه رباط که اساسش همه بی موقع و بی بنیاد است  
کنایه: جناس: تشبیه: استعاره:
- ۴۵- همچو نرگس بگشا چشم و ببین کاندرا خاک چند روی چو گل و قامت چون شمشاد است  
تشبیه: تشخیص: تناسب: کنایه:
- ۴۶- چنان به صحن چمن شد، نسیم روح افزا که دم ز معجز عیسی زند نسیم صبا  
تلمیح: کنایه: تشخیص:
- ۴۷- جهان قرآن موصور است و آیه ها در آن به جای این که بنشینند ایستاده اند... با چشم های عاشق بیا تا جهان را تلاوت کنیم.  
تشبیه: تشخیص: استعاره: تضاد:
- ۴۸- از تنگی دل است که کم گریه می کنم مینای غنچه زود نریزد گلاب را  
اسلوب معادله : حسن تعلیل: تشبیه:
- ۴۹- ای نسیم سحر آن شمع شبستان طرب را گو به سر می رود از آتش هجران تو دودم  
استعاره: نغمه حروف: جناس: تشخیص: تشبیه:
- ۵۰- ماهم آمد به در خانه و در خانه نبودم خانه گویی به سرم ریخت چو این قصه شنیدم  
استعاره: واج آرایه : جناس:
- ۵۱- به غزل رام توان کرد غزالان رمیده شهریارا غزلی هم به سزایش نسرودم  
استعاره: واج آرایه: جناس:
- ۵۲- تا نباید گشتمم گرد در کس چون کلید بر در دل ز آرزو قفل شکیبایی زدم  
واج آرایه: استعاره مکنیه : تشبیه بلیغ: مراعات النظر :
- ۵۳- رشته ی صبرم به مقرض غمت بریده شد همچنان در آتش مهر تو خندانم چو شمع چند تشبیه بلیغ:

۵۴- در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی را چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم می توان عزیز بود / از گودال بپرس  
پارادوکس: تشخیص:

۵۶- خبر رسیده که باران درشت خواهد بارید / نگاه کن / که بغض تُندر ترکیب / و تر شده مژه ی خوشه های گندم از شوق / و ارغوان ها آن جا نماز می  
خوانند. استعاره مکنیه و تشخیص :

۵۷- یارب این آتش که بر جان من است / سرد کن زان سان که کردی بر خلیل  
جناس: تلمیح: استعاره: کنایه :

۵۸- چو ابر زلف تو پیرامن قمر می گشت / ز ابر دیده کنارم به اشک، تر می گشت  
تشبیح بلیغ: استعاره مُصرّحه: جناس تام:

۵۹- بگریست چشم ابر بر احوال زار من / جز آه من به گوش وی این ماجرا که برد ؟  
مراعات النظیر: تشخیص: استعاره مکنیه: حسن تعلیل :

۶۰- می تراود مهتاب / می درخشد شب تاب / نیست یک دم شکند خواب به چشم کس و لیک / غم این خفته ی چند / خواب در چشم ترم می شکند .  
کنایه: استعاره مکنیه: مراعات النظیر:

"بخش املا"

\*منابع مطالعاتی املا:

- ۱- فهرست گروه کلمات زبان فارسی سال دوم و سوم ۲- فهرست لغات پایان کتاب های درسی دوم ، سوم و چهارم (پیش دانشگاهی)
- ۳- توجه به لغاتی که در صفحات درآمدها ، درس ها ، توضیحات و خودآزمایی ها آمده اند (بی ستاره ها :واژه های بیرون از واژه نامه که اهمیت املائی دارند).

\*نکات مهم در املا:

- ۱- تشدید ، نقطه ، دندانه ، سرکج ، غلط املائی ، حساب نمی شود
- ← در زبان فارسی سال سوم خواندیم که مشدد نوشتن کلمات " عادی ، خارق العاده ، بررسی ، بودجه ، تقویت ، قضاة و..... غلط نگارشی یا ویرایشی حساب می شوند نه املائی .

← سرکج که غالبا به آن سرکش هم می گویند ؛ یعنی ، آن چه متفاوت بین "ک" و "گ" است . مثل «سوک و سوگ»

- \*۲- غلط رسم الخطی ، غلطی است که دو شکل رایج دارد :
- ← به فعل نگاه کنیم:
- ← به کلماتی که واج میانجی «ک» دارند نگاه کنیم :

حذف نشدن "الف" فعل ها ، مثل "نیانداخت ، بیافروزد ، بیانگاشت ، بیانداخت، و... " که املائی درستشان «.....،.....،.....،.....» است. حذف نشدن "ه" از آخر کلمات ، مثل "بنده گان ، زنده گی ، ستاره گان ، که باید به شکل "بندگان ، زندگی ، ستارگان" نوشته شوند

مثال: نیانداز ← نینداز / نیانجامید ← نینجامید / فرخنده گی ← فرخندگی / آفریده گان ← آفریدگان

۳- به رابطه ی معنایی لغات ، توجه کنید

یعنی ، رابطه ی ترادف ، تضاد ، تضمن ، ترکیب وصفی ، ترکیب اضافی ، و عطفی

مثال: تعلیم و تألم ، مخفی و مسطور ، مقلوب و مقهور ، خطا و ذلت ، ایجاظ و اطناب ، عزت و زلت

↓ ↓ ↓ ↓ ↓ ↓

( ) ( ) ( ) ( ) ( ) ( )



← غدار و فریفتگار ، ایجاز و اطناب ، گل و سنبل ، حس غریب ، تحلیل قوا ، توجه و عزلت

۴- دقت به املاي ترکیبات دخیل عربی که "ال" دارند. زیرا طراحان گاهی حرف "ا" را از "ال" آن ها حذف می کنند مثل:

اولولالباب ، اولی لابصار ، اولو لعزم ، کمال لملک ، فارغ لبال ، لباب لالباب و.... که همه ، غلط هستند زیرا "ا" در آن ها

حذف شده است .

۵- املاي کلمات خارج از کتاب های درسی ، غلط نیست و طراحان فقط به عنوان دام ، از آن ها استفاده می کنند ؛ یعنی مطمئن باشید

اگر در تست املا ، کلمه ای دیدید که در کتاب های درسی شما نیامده ، قطعاً املاش درست است .

۶- اتصال و انفصال کلمات ، معمولاً غلط املايی حساب نمی شوند ولی لطفأً حواستان به دو کلمه ی "علاقه مند ، اندیشه مند" باشد

← درس ششم ادبیات فارسی سال سوم "قاضی بست" : بو نصر..... باقی روز اندیشه مند بود و از این یاد می کرد (ص ۵۵)

۷- به املاي لغاتی که "واو معدوله" دارند دقت نمایید

← واو معدوله : واوی که در گذشته ، تلفظ می شده و به مرور زمان ، تلفظ آن حذف شده و خودش باقی مانده است. (تغییر

کرده) پس از صامت "خ" می آید.

← خوار ، خار / خواستن ، خاستن / خوان ، خان / خورد ، خرد / خویش ، خیش / .

۸- به کلمات هم آوا و مشابه دقت کنید . کلماتی مثل صفیر و سفیر ، قدیر و غدیر ، نقض و نغز ، خوار و خار ، ذلت و زلت ،

گزاردن و گذاردن ، منسوب و منصوب ، تعلّم و تألّم ، جذر و جزر ، انتصاب و انتساب ، مستور و مسطور ، امل و عمل ، هایل و

حایل (حائل) ، فراغ و فراق ، غالب و قالب ، ثواب و صواب ، غریب و قریب ، قدر و غدر ، خاستن و خواستن ، حذر و حضر ،

بهر و بحر ، حزم و هضم ، مرئی و مرعی ، براعت و برائت ، سمین و ثمین ، سلاح و صلاح ، ستور و سطور ، عاجل و آجل ،

محمل و مهمل و.....

بچه ها فکر می کنم توضیحات زیر در مورد مصدر های "گذارن و گزاردن" به دردتان بخورد

"گذاشتن" در زبان فارسی به معنای قرار دادن و مجازاً به معنی قرار داد کردن، وضع کردن و تأسیس کردن است

مثال: بنیان گذار: مؤسس / قیمت گذار: کسی که تعیین کننده ی قیمت است. برخی از معانی رایج مصدر "گذارن"

۱- نهادن و قرار دادن: سرمایه گذار ۲- اجازه دادن، رها کردن، این را بگذار و برو ← بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران

نمونه: اثرگذاری / ارزش گذاری / اسم گذاری / اعراب گذاری / انگشت گذاری / بارگذاری / بمب گذاری / بنیان گذاری / پایه گذاری /

تأثیر گذاری / ناج گذاری / تخمک گذاری / جدول گذاری / حرکت گذاری / رمز گذاری / ریل گذاری / سپرده گذاری / عمامه گذاری /

شماره گذاری / علامت گذاری / فاصله گذاری / فشنگ گذاری / قانون گذاری / قیمت گذاری / کد گذاری / گرو گذاری / مین گذاری /

نام گذاری / نشانه گذاری / نقطه گذاری / واگذاری / هدف گذاری....

"گزاردن" به معنی به جا آوردن، ادا کردن، اجرا کردن است. نماز گزار: ادا کننده ی نماز / خدمتگزار: انجام دهنده ی خدمت

\*پس به هنگام کاربرد آن ها به معنای آن توجه داشته باشیم. برخی از معانی رایج مصدر گزاردن:

۱- به جا آوردن و ادا کردن: سپاسگزار، شکرگزار ۲- پرداختن و ادا کردن: وام گزار، خراجگزار

۳- تعبیر و تفسیر کردن: خواب گزار

نمونه: پیغام گزاری / حج گزاری / خبرگزار / خدمت گزار / سجده گزار / نماز گزار....

موفق باشید: توماج

تلفن همراه: ۰۹۱۱۳۷۵۰۵۴۳

آدرس ایمیل: mahboub\_tomaj@yahoo.com

آدرس جیمیل: mahboubtoomaj@gmail.com آدرس کانال تلگرام: @mahboubchannel